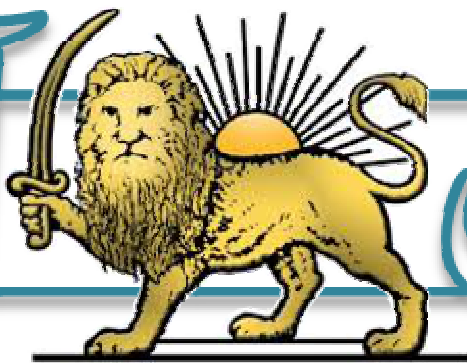


ایران آزاد



ماهنامه جبهه ملی ایران (هلند) سال هفتم شماره ۸۱ شهریور ۱۳۹۸

**عفو بین الملل: جهان
چشم خود را بر
روی اعدام‌های ۶۷
بسته است**

وقتی خمینی دجال، نشانده بر
کالسکه استعمار از ماه به ایران
زمین آورده شد، کمر به نابودی
حرث و نسل ایران و ایرانی بست
زندانی سیاسی ابوالقاسم
فولادوند زندان کوهر دشت

جبهه ملی ایران: با فقدان
آزادی و استقلال همان
شرایط پس از کودتای ۲۸
مرداد همچنان پا بر جاست.
ملت ایران باید حاکمیت ملت
را محقق کند



**دختر آبی
پر کشید**

جان باختن جگر خراش سحر خدایاری دختر جوانی که
در اعتراض به سرکوب و تبعیض خود را به آتش کشید،
ضرورت مقابله با فاشیسم رژیم آخوندی و محکوم
کردن سیاست‌های زن ستیزانه آنرا مضاعف می‌کند.

رضاشاه سازنده ایران نوین یا...؟

نامه مادر ستار بهشتی به ترامپ

بیانیه مادران پارک لاله به مناسبت سی و یکمین سالگرد کشتار ۶۷

یک ماه سر کار می‌روم ۴۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرم.

تازه همکارانم ۳۰۰ هزار تومان می‌گیرند.

آقاجری: اصلاح سیستم کنونی ایران دیگر ممکن نیست

فهرست

نویسنده	موضوع	صفحه
ابوالقاسم فولادوند	مرداد ماه ۱۳۶۷ تابستان داغ فدا	۳
عقو بین الملل	جهان چشم خود را بر روزه اعدام‌ها ۶۷ بسته است	۴
مادران پارت لاله	چهل سال خفقان سرکوب بازداشت شکنجه ...	۶
سایه اقتصادی نیا	سحر خدایاری، درگذشت، - هنگامی که حادثه اخطار می شود	۸
کاوه آحمودی	هر بیشه گمان مبر که خاله است شاید که پلنگ خفته باشد	۹
گوهر عشقه	نامه مادر ستار بهشتی به ترامپ	۱۱
آقا جر	اصلاح سیستم کنونی ایران دیگر ممکن نیست	۱۲
جبهه ملی ایران	نظرات رسمه جبهه ملی ایران در گفت و گو با دکتر موسویان رئیس شورای	۱۳
	حکایت آشنا	۱۳
ترانه بنی یعقوب	اینجا نرخ روزه ۳۰۰-۴۰۰ هزار تومان است	۱۴
	رضا شاه سازنده ایران نوین یا ...؟	۱۶
حمید فرزانه	سرمایه داری به منزله دین	۲۳
جبهه ملی ایران	با فقدان آزادی و استقلال همان شرایط پس از کودتای ۲۸ مرداد همچنان پا	۲۵
مجید محمدی	شش گاو مقدس استمرار طلبان	۲۷
ژاله وفا	سفیر امریکا چه سفارشی به شاه در باره کودتای ۲۸ مرداد کرد؟ اسناد	۲۹
نیلوفر جعفری	چگونه انتقاد کنیم بدون تهاجم و ناراحتی؟	۳۲
	خاطره ایی از غلام حسین ساعدی	۳۳
هنگامه افشار	سایه سنگین دکتر محمد مصدق	۳۴
	افشاگری علیرضا زاکانی از فساد مالی مقامات وزارت اطلاعات	۳۶

www.jebhemelli.nl

جبهه ملی ایران-هلند بر روی شبکه اینترنت

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

AMNESTY
INTERNATIONAL



عفو بین الملل: جهان چشم خود را بر روی اعدام‌های ۶۷ بسته است

و فراقضایی در سال ۱۳۶۷، همچنان در حال ارتکاب جرم 'ناپدیدسازی قهری' در ابعاد گسترده و سازمان‌یافته هستند که به منزله‌ی 'جنایت علیه بشریت' به شمار می‌رود.

این نهاد ناظر بر وضعیت حقوق بشر پیشتر از سازمان ملل متحد خواسته بود در مورد اعدام‌های سال ۶۷ تحقیق مستقلی انجام دهد.

تا به امروز، تعداد دقیق کشته‌شدگان نامعلوم مانده است اما، بنا به برآوردهای تخمینی سازمان‌های حقوق بشری و سیاسی، این تعداد به

بینشان، در نقاط مختلف کشور، دفن شده است.

مرداد و شهریور ۱۳۶۷، هزاران زندانی سیاسی در ایران با دستور آیت‌الله خمینی، بنیان‌گذار و رهبر جمهوری اسلامی

اعدام، و در گورهای دسته‌جمعی دفن شدند.

فیلیپ لوتر، مدیر بخش تحقیقات و امور حقوقی خاورمیانه و شمال

سازمان عفو بین‌الملل در بیانیه‌ای مطبوعاتی که در آستانه هفتم شهریور روز جهانی "قربانیان ناپدیدسازی قهری" منتشر کرده، با اشاره به اعدام هزاران زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷ نوشته "دنیا چشم خود را به روی بحران گسترده ناپدیدسازی‌های قهری در ایران بسته است".

سازمان عفو بین‌الملل در بیانیه‌ای که در سی و یکمین سالگرد کشتار هزاران مخالفان سیاسی منتشر شده، جمهوری اسلامی را به خاطر اعدام‌های سال ۱۳۶۷ به جنایت علیه بشریت متهم کرده است.

در این بیانیه آمده "در چارچوب قوانین بین‌المللی، مادام که یک دولت سرنوشت یا محل نگهداری قربانیان جرم افشا نکند، ناپدیدسازی قهری را متوقف نکند، ارتکاب این جرم، متوقف شده محسوب نمی‌شود. اگر فرد ناپدیدشده جان باخته باشد، توقف جرم مستلزم تحویل جنازه قربانی به خانواده‌اش است".

سازمان عفو بین‌الملل همچنین همراه با این بیانیه، گزارش نهایی خود را پس از دو سال تحقیق درباره کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ برای اولین بار به فارسی منتشر کرده است.

در این گزارش ۳۰۰ صفحه‌ای که نسخه انگلیسی آن دسامبر سال گذشته منتشر شده بود، عفو بین‌الملل نوشته: "مرگ هزاران قربانی هنوز به ثبت نرسیده است و هزاران جنازه ناپدیدشده در گورهای جمعی



گروهی از اعدامیان در گورهای جمعی در گورستان خاوران تهران دفن شده‌اند

حدود ۵ هزار نفر می‌رسد. جمهوری اسلامی می‌گوید اعدامیان "محارب" و "مرتد" بودند. تا کنون برخی مقامات این کشور درباره دلایل اعدام زندانیان منتسب به سازمان مجاهدین صحبت کرده‌اند. اما درباره دلایل اعدام زندانیان گروه‌های چپ هیچ اظهار نظری نشده است.

به گفته آقای لوتر، اعدام‌های سال ۶۷ جنایت علیه بشریت است، "جنایتی آن‌چنان فجیع که نه فقط قربانیان و بازماندگان و کشور مورد نظر بلکه کل بشریت را جریحه‌دار می‌کند".

آفریقای عفو بین‌الملل می‌گوید "این تصور که کشتار ۱۳۶۷ در گذشته دور اتفاق افتاده و به امروز مربوط نیست اشتباه است. ارتکاب جرم ناپدیدسازی قهری در ابعاد گسترده همچنان ادامه دارد و با گذشت بیش از ۳۰ سال، خانواده‌های قربانیان همچنان از اضطراب و ابهام در مورد سرنوشت و محل دفن عزیزانشان عذاب می‌کشند".

سازمان عفو بین‌الملل در بیانیه خود تصریح کرده که "مقام‌ها و مسئولان ایرانی، با ادامه دادن به پنهان‌کاری سازمان‌یافته در مورد سرنوشت و محل دفن قربانیان اعدام‌های محرمانه

عفو بین‌الملل سازمان ملل را به انجام تحقیقات مستقل فراخوانده است تا "امکان تعقیب قضایی مظنونان و متهمان فراهم شود و جبران خسارت از بازماندگان و خانواده‌های قربانیان را ضمانت کند".

مصطفی پورمحمدی، ابراهیم رئیسی، مرتضی اشراقی و حسینعلی نیری از جمله مقام‌هایی بودند که درباره اعدام زندانیان تصمیم گرفتند. این اعدام‌ها با فتوای آیت‌الله خمینی رهبر ایران انجام شد.

آقای رئیسی در حال حاضر ریاست قوه قضائیه ایران را بر عهده دارد.

خانواده‌هایشان تحویل نداده و به علاوه، در تلاش برای محو کردن هر نشانی از قربانیان، محل دفن اجساد را هم به اکثر خانواده‌ها اطلاع نداده‌اند.

بنا به اطلاعات دریافتی عفو بین‌الملل، مقام‌ها و مسئولان در چندین شهر (از جمله بندر انزلی، اصفهان، مسجد سلیمان، شیراز، سمنان و تهران) محل تعدادی گور انفرادی را به اطلاع تعداد اندکی از خانواده‌ها رسانده و به آن‌ها اجازه‌ی نصب سنگ قبر داده‌اند، اما بسیاری از خانواده‌ها از این بیم دارند که ممکن است فریب‌شان داده

اعضای خانواده‌ی یکی از قربانیان متوجه شدند که زمین زیر سنگ قبری که تصور می‌کردند عضو این خانواده چند دهه پیش در آنجا دفن شده عملاً خالی است و استخوان یا سایر بقایای انسانی در آنجا وجود ندارد.

جست و جوی اسامی ثبت شده بیش از ۴۵۰۰ نفر از قربانیان در سامانه جست و جوی متوفی سازمان بهشت زهرا نشان می‌دهد که ۹۹ درصد از این اسامی در آن پایگاه اطلاعاتی ثبت نشده است.

نامه‌هایی که عفو بین‌الملل در سال ۱۳۹۷ برای سازمان ثبت احوال کشور



بر اساس روایت بازماندگان، متهمان در جلسه‌هایی سریع و بدون تشریفات قضایی معمول و برخی بدون آنکه بدانند چه سرنوشتی در انتظارشان است به اعدام محکوم و مخفیانه اعدام شدند.

سرنوشت ناروشن اجساد اعدامیان

مقام‌ها و مسئولان ایرانی جنازه‌ی هیچ‌یک از قربانیان کشتارهای فراقضایی سال ۱۳۶۷ را به

باشند و آن گورها عملاً خالی باشند. در مورد تهران، این نگرانی‌ها از آن رو تشدید می‌شود که، بنا به یافته‌های عفو بین‌الملل، ۹۹ درصد از ۳۳۵ قبر واقع در گورستان بهشت زهرا، که مقام‌ها و مسئولان به عنوان محل دفن قربانیان اعدام‌ها معرفی کرده بودند، در سایت رسمی و اینترنتی بهشت زهرا به ثبت نرسیده و فقط سه مورد از آن‌ها ثبت شده است. در یک مورد، در تابستان ۱۳۹۶،

و سازمان بهشت زهرا در تهران فرستاده، و خواهان ارائه‌ی توضیحاتی در مورد این نواقص شده، بی‌جواب مانده است.

بیانیه مادران پارک لاله به مناسبت سی و یکمین سالگرد کشتار ۶۷

چهل سال خفقان، سرکوب، بازداشت، شکنجه، تبعیض، حبس های سنگین، اعدام، جنایت علیه بشریت و بی عدالتی گسترده در ایران!



۱۳ شهریور، ۱۳۹۸

حکومت اسلامی ایران که ۴۰ سالگی خود را لنگ لنگان سپری می کند، از همان آغاز، انقلابی که با مشارکت فعالانه و عاشقانه بهترین نیروهای دگراندیش برای رسیدن به برابری، آزادی و عدالت برپا شده بود را با فریب و بیرنگ و تقلب در پد اختیار خود گرفت و شرایط پرورش جنایت کاران و حذف دگراندیشان را فراهم نمود. از همان روزی که با فرمان روح الله خمینی، صادق خلخالی حاکم شرع تهران شد و اعدام سردمداران و مجریان حکومت پهلوی را از بالای مدرسه رفاه آغاز کردند، خفقان و سرکوب در ایران کلید خورد، اعدام هایی که بدون یک محاکمه علنی و عادلانه انجام شد. آری این حکومت دیکتاتور و تمامیت خواه از همان ابتدا

با حذف فیزیکی توانست بر اریکه قدرت بنشیند و پس از چندی تمام سازمان ها و تشکل ها را نابود کند و تمامی فعالان سیاسی و حتی فعالان مدنی را به بی رحمانه ترین شکل ممکن از دم تیغ بگذارند یا از صحنه سیاسی جامعه حذف کند. از کشتار کردها در کردستان و ترکمن صحرا تا آغاز کشتارهای گسترده و بی رحمانه فعالان سیاسی در دهه ی شصت و به ویژه کشتار تابستان سال ۱۳۶۷ که به عنوان جنایت علیه بشریت شناخته می شود، جنایتی که تعداد زیادی از زندانیان سیاسی را پشت درهای بسته و در بی خبری و بی اطلاعی زندانیان، خانواده ها و جامعه قتل عام کرد. قتل عام زندانیانی که محکومیت زندان داشتند و چه بسا سال، ماه یا روزهای پایانی محکومیت خود را می گذراندند یا

برخی محکومیت شان به پایان رسیده بود و به ملی کش معروف بودند. این که بهانه حکومت در کشتن این زندانیان چه بود و چگونه و در چه شرایطی این عزیزان را گروه گروه به قتل رسانید و چگونه اجساد آنان را به دور از چشم خانواده و وابستگان شان در گورهای جمعی در تهران و شهرستان ها به خاک سپرد، داستان دردناکی است که هیچ گاه از حافظه تاریخی و جمعی مردم ایران پاک نخواهد شد، به خصوص در شرایطی که چند سالی است پرده ها کنار رفته و عاملان و آمران آن کاملاً مشخص شده اند.

جنایت کاران باید بدانند که عادی جلوه دادن این جنایت ها، آن هم با وقاحت و بی شرمی کم نظیری که در این کار نشان می دهند، نه تنها باعث نمی شود که این جنایت ها در انظار عمومی بدیهی جلوه کند و از مسئولیت جنایت کاران در انجام جنایتی که انجام داده اند کاسته شود، بلکه باعث می شود که خشم فروخورده ی خانواده های آسیب دیده از این همه قساوت و بی شرمی سر ریز شده و جامعه را نسبت به این همه بی عدالتی آگاه تر سازد. اما این چیزی است که دست اندرکاران حکومت اسلامی ایران از صدر تا ذیل درک نمی کنند و با همان شیوه و رویکرد و حتی وقیحانه تر فعالانی که برای ساده ترین خواسته های خود به خیابان می آیند را هم چنان می گیرند، می بندند، شکنجه می کنند، حبس های طولانی مدت می دهند و به اشکال مختلف می کشند.

مسئولان حکومتی باید بدانند که دستگیری ها و حبس های طولانی مدت و وثیقه های سنگین که در سال ها، ماه ها و هفته های اخیر به شدت باب کرده اند، نیز نمی تواند اعتراضات مردم خسته از ظلم، دروغ، فقر، فساد، اختلاس، تبعیض، آزادی کشی و نابرابری را خاموش کند. هر چه بر شدت بازداشت ها و شکنجه ها و محکومیت ها و حق کشی ها

بیافزاید، انرژی و عزم معترضان برای اعتراض ها و اعتصاب ها جدی تر شدت خواهد شد. حکومت باید از آن روزی بترسد که مردم دیگر تاب و تحمل شان پایان یابد، آن زمان که خیلی هم دور نخواهد بود، حکومت دیگر با هیچ نیرویی توان مقابله با خشم و اراده مردم به خروش آمده در خیابان ها برای رهایی از بیدادگری را ندارد.

امسال سی و یکمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ است. مادران و خانواده های خاوران در اولین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در دهم شهریور ۱۳۶۸ در خاوران این روز را به عنوان سالگرد کشتار زندانیان سیاسی برگزیدند. از آن سال، به جز حضور مداوم خانواده ها در طی سال که ابتدا هر هفته جمعه ها بود و بعد دو هفته یک بار و بعد

جمعه های اول هر ماه، هم چنین دو بار در طی سال، جمعه آخر سال برای گرامی داشت عزیزان مان در آخرین جمعه در آستانه ی نوروز و در جمعه نزدیک به دهم شهریور برای اعتراض به قتل عام زندانیان سیاسی و گرامی داشت یاد قتل عام شدگان گرد هم می آیند. امسال نیز هم جمعه اول ماه و هم در هشتم شهریور به مناسبت سی و یکمین سالگرد قتل عام شدگان در خاوران گرد هم آمدند و گل های زیبای بر بوته های خشکیده و گورهای بی نشان عزیزان مان نشانند و به احترام مبارزات و ایستادگی ها و عاشقی های آن ها ایستادند و سرود خواندند و خوشحالیم که ماموران امنیتی و اطلاعاتی نبودند و مزاحمتی حداقل در ظاهر برای خانواده ها ایجاد نکردند. ما مادران پارک لاله ایران به عنوان صدایی از جنبش دادخواهی مردم ایران، مصرانه می خواهیم بدانیم، چرا



پس از ۲۸ سال از آغاز کشتارهای وحشیانه فعالان سیاسی در دهه ی شصت در تهران و شهرستان ها و پس از کشتار و سر به نیست کردن زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ (زندانپانی که حکم زندان داشتند)، هنوز خانواده ها و جامعه ی دادخواه نمی دانند که چه تعدادی را کشته اند و چه بلایی بر سر زندانیان آورده اند و چه کسانی در این جنایت ها سهیم بوده اند؟ چرا پس از گذشت بیست و یک سال از قتل های سیاسی سال ۷۷ و ۲۰ سال از حمله به کوی دانشگاه و ربودن سعید زینالی ها، خانواده های آن ها و جامعه ی دادخواه نمی دانند که آن ها را چگونه و چرا کشته اند؟ و چرا پس از ده سال از کشتار خیابانی مردم بی دفاع در خیابان در سال ۸۸، هنوز نمی دانیم که چه تعدادی را کشته اند و چرا و چگونه و چه کسانی در این جنایت ها

سهیم بوده اند؟ و تا کنون این روند جنایت کارانه و سرکوب سازمان یافته و عدم پاسخ گویی به مردم و دروغ گویی و وقاحت حاکمیت و دست اندرکاران جنایت ها بدون وقفه ادامه دارد.

در بزرگداشت کشته شدگان تابستان سال ۶۷ و دهه ی خون بار شصت باید گفت نام و یاد آنان در قلب ما حک شده و بی صبرانه منتظر روزی هستیم که محاکمه عادلانه آمران و عاملان کشتار آنان را شاهد باشیم، تا راه بر تکرار جنایاتی این چنین بسته شود و دیگر هیچ انسانی به خاطر داشتن عقیده و مرامی متفاوت از دیگران تاوان ندهد.

ما مادران پارک لاله، این چرخه ی آزادی کشی، سرکوب، خشونت، بازداشت، شکنجه، تبعیض، اعترافات اجباری، احکام ناعادلانه و قتل های دولتی سازمان یافته در ایران و وضعیت بحرانی زندان ها و زندانیان را به

شدت محکوم می کنیم

و خواهان: (۱) آزادی بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی، (۲) لغو قانون شکنجه و مجازات اعدام از جمله؛ اعدام، ترور، کشتار خیابانی، شکنجه، سنگسار و قصاص، (۳) محاکمه و مجازات آمران و عاملان تمامی جنایات های صورت گرفته توسط مسئولان جمهوری اسلامی ایران از ابتدا تا به امروز در دادگاه هایی علنی و عادلانه هستیم.

ما هم چنین اعتقاد عمیق داریم که این خواسته ها با اتحاد و همبستگی و مبارزات پیگیر ما دادخواهان به دست خواهد آمد و تردیدی نیست که برای رسیدن به این خواسته ها باید برای رسیدن به آزادی بیان و اندیشه، حق داشتن تجمع و اعتصاب و تشکل و احزاب مستقل، رفع هرگونه تبعیض و جدایی دین از حکومت نیز تلاش کنیم، زیرا علت اصلی این بی عدالتی ها را در ساختار حکومت و قوانین آزادی ستیز و تبعیض آمیز حکومت اسلامی ایران می دانیم.

**مادران پارک لاله ایران
سیزدهم شهریور ۱۳۹۸**

جان باختن جگر خراش سحر خدایاری دختر جوانی که در اعتراض به سرکوب و تبعیض خود را به آتش کشید، ضرورت مقابله با فاشیسم رژیم آخوندی و محکوم کردن سیاست‌های زن‌ستیزانه آنرا مضاعف می‌کند.



سحر خدایاری، دختر ایرانی عاشق فوتبال که در پی جراحات ناشی از خودسوزی درگذشت، خانم خدایاری اسفند ماه گذشته موقع ورود به استادیوم آزادی با لباس مبدل مردانه دستگیر شده بود. او روز ۱۱ شهریور در مقابل ساختمان دادگاه انقلاب در تهران خود را به آتش کشید. او طرفدار تیم استقلال بود و به همین دلیل از او با نام دختر آبی نام می‌برند.



هنگامی که حادثه اخطار می‌شود

«... سرباز اشاره کرد نسترن جلوتر بیاید. نسترن تکان نخورد. برگشت به عقب نگاه کرد. دو سه نفر پشت سر را پس زد و پا گذاشت به دویدن. سرباز فریاد زد: «دختره... دختره... بگریز...» نسترن پا به دو گذاشت. شهلا و وانیک از دور نگاه می‌کردند. میترا هم هاج‌وواج سرچایش می‌خکوب شده بود. می‌دیدند که نسترن یکی دو بار سکندری خورد. سه چهار سرباز دنبالش می‌دویدند. ازدحام جمعیت نمی‌گذاشت نسترن دیگر به دید بیاید. یکی از میان جمعیت با صدای بلند گفت: «خب کفر خدا می‌شه اینام بیان فوتبال تماشا کنن؟» صدای آژیر ماشین پلیس فریاد مرد را برید. میترا در شلوغی کلاه گیس را انداخت و کلاه‌کشی را کشید روی سرش. سه تایی پا به دو گذاشتند دنبال ماشین پلیس. نفس‌بریده رسیدند به حلقه‌ای از جمعیت، که کنار یک ماشین آتش‌نشانی جمع شده بودند. نور سرخ ماشین پلیس با سرخی ماشین آتش‌نشانی غروب را قرمز کرده بود. میترا از پسر جوانی که از میان جمعیت به طرف ورزشگاه بر

می‌گشت پرسید: «چی شده؟» پسر گفت: «یه یارو مرتیکه عوضی خواست بگیرتش، هلش داد. دختره بیچاره افتاد سرش خورد به سپر آتش‌نشانی...» میترا جلوتر رفت. کاسه سر نسترن را دید که شکافته بود و جوی باریک خون را، که راه گرفته بود به میان جمعیت. شهلا و وانیک که رسیدند به میترا، آمبولانس داشت زوزه‌کشان دور می‌ش... صدای بوق و غریو شادی تماشاچیان که بلند شد، دخترها چشم دوختند به ورزشگاه، که رد خونین کفش‌ها تا جلوی در آن می‌رسید.

سطور فوق فراز پایانی داستانی است با نام «کلاه‌گیس» نوشته سپیده زمانی، نویسنده ایرانی ساکن آمریکا. صورت فارسی این داستان در مجموعه داستان زن‌ها به آسمان نگاه می‌کنند (تهران، بهار ۱۳۹۸، نشر سیب سرخ) و صورت انگلیسی آن با نام The Wig در مجله V. 93, N. 3, Today (به چاپ رسیده است. «کلاه‌گیس» ماجرای دختری است عاشق فوتبال به نام نسترن، که روز مسابقه پیروزی و استقلال همراه چند نفر از دوستانش خودشان را پسر جا می‌زنند تا وارد ورزشگاه شوند: یکی سرش را تیغ می‌اندازد، دیگری کلاه‌کشی به سر می‌کشد، و یکی هم کلاه‌گیس می‌گذارد. آنها با گریم و لباس مردانه، سری خوش از سودا و سرود و دلی جوان از صد شوق

شکفته راهی ورزشگاه می‌شوند، اما در صف بازرسی گیر می‌افتند و فرار می‌کنند. نسترن حین فرار زمین می‌خورد و در اثر اصابت سرش با سپر ماشین آتش‌نشانی می‌میرد. صحنه پایانی داستان سرخ سرخ است: رد خون دختر در چرخ‌وواچرخ چراغ آتش‌نشانی و قرمزی غروب می‌پیچد و تصویر ظلم را تمام می‌کند. ادبیات می‌تواند پیش‌گویی کند، زیرا نویسنده همواره جلوتر از زمان خود ایستاده است و با دیدگانی دوربین افق‌های پیش رو را می‌نگرد. او می‌بیند، حس می‌کند، و از رنج جمله و جامه می‌بافد. نویسنده با سرشت جمعی می‌پیوندد و از چشمه ناخودآگاه جمعی آب و شراب می‌نوشد. چه بس قصه‌ها که موبه‌مو جامه واقعیت پوشیده‌اند و چه بس رخداده‌ها که از جهان شعرها و قصه‌ها ره جهان واقعیت سپرده‌اند. گاه خیال می‌کنیم برای پیوستگی روایت ادبی به حقیقت باید قرن‌ها بگذرد و اسطوره‌ها زاده شود و بناها برپا گردد و کاخ‌ها فرو ریزد، اما نویسنده‌ای که فرزند زمانه خویشتن است فاجعه را در یک قدمی حس می‌کند و اخطار می‌دهد. افسوس که چون باد ظلم وزیدن می‌گیرد، چشم جابران کور است و گوش‌شان کر و شامه‌شان از بوی گیس سوخته دختران کرخت.

سایه اقتصادی نیا

هر بیشه گمان مبر که خالی است؛ شاید که پلنگ خفته باشد

و بخصوص اروپائیان در درک طبیعت نظام حاکم بر ایران بسیار دچار خطا و اشتباه و سردرگمی می شوند. نظامی که یک شخص غیر منتخب در راس خود با صلاحیت ها و اختیارات بی حد و مرز دارد و از سوی دیگر همین نظام وحشی و قرون وسطایی در زیر مجموعه خود به اصطلاح یک سیستم ریاستی منتخب دارد و همین مسئله باعث گیجی و سردرگمی غربی ها گردیده است.

ملایان تمام تمرکزشان بر این بود که از طریق اروپا تا حدودی فشار تحریم ها را کاهش دهند، بهمین دلیل ظریف سفرهایی به برخی کشورهای اروپایی داشت، سفر ظریف به سه کشور شمال اروپا عملاً نتیجه ای جز رسوایی بیشتر و برجسته تر شدن انزوا و منفوریت رژیم نداشت.

سفر رفت و برگشتی ظریف به فرانسه هم گر چه در نوع خود بی سابقه بود، برای رژیم حاصلی جز یک شکست فضاخت بار نداشت. در سفر روز جمعه ظریف به فرانسه هیچ مقام فرانسوی به استقبال او نیامد، و ملاقاتش در کاخ الیزه نیز عملاً فاقد هر گونه دستاورد بود، بطوریکه بیانیه ای هم در این رابطه صادر نشد.

فرانسوی ها بود گفت: دولت برای حل مشکلات کشور از هیچ مسیر و طریقی کوتاهی و دریغ نمی کند بنده معتقدم برای منافع ملی کشور باید از هر ابزاری استفاده کنیم. من اگر بدانم یک جلسه ای بروم و با کسی ملاقات کنم کشور اباد می شود و مشکلات مردم حل می شود دریغ نخواهم کرد، زیرا اصل منافع ملی است.

یک روز بعد یعنی در 5 شهریور روحانی حرف خود را پس می گیرد و می گوید: اگر کسی بخواهد با حسن روحانی عکس بگیرد این کار امکان پذیر نیست. وی سپس با لودگی خاص اخوندی می گوید: البته فوتوشاپش امکان داره.... حال بماند که روحانی چه تحفه ای است که کسی بخواهد

عکسش را فتو شاپ کند؟! غربی ها

ممد جواد، املاک
خواست به جلوت هست!



کاوه آل حمودی

سیاست از بسیاری جهات صحبت به زبان معکوس و البته حنگ منافع است.

دنایای غرب سیاست هایش را بر روی محور اقتصادی و منافع متمرکز کرده است، بهمین دلیل در بسیاری موارد غرب کدهایی که از سوی دیپلماتهای جمهوری اسلامی دریافت می کند را غلط قرائت می کند.

اظهارات امانوئل ماکرون مبنی بر آماده بودن شرایط برای دیدار دونالد ترامپ با روحانی در حقیقت حبابی بود که هر چند توانست تا حدودی همراهی و نگاه مثبت رئیس جمهور امریکا را بخود جلب کند، لیکن این حباب در کمتر از 24 ساعت ترکید.

روحانی در زمانی که ظریف مشغول مذاکره با

اخیرا اسرائیل ضرباتی را به مراکز تجمع نیرو، اهداف و منافع رژیم در عراق و سوریه وارد کرد، رژیم نیز در ضعف و زبونی مطلق تلاش کرد این ضربات دردآور را به روی خود نیاورد، این علامت ضعف روشن از دید ناظران پنهان نمانده است، کما اینکه جیغ های بنفش حسن نصراله از لبنان به اندازه کافی گویای شدت درد و استیصال اخوندها می باشد.

رژیم از هر گونه تنش افرینی در منطقه و پیچیده تر کردن اوضاع ابایی ندارد. لیکن انقدر به ضعف خود آگاه است که عمده تلاش خود را بر روی کشتی های غیر نظامی که فاقد قدرت دفاعی می باشند متمرکز کرده است.

در این میان وضعیت کشتی طوفان زده دیپلماسی جمهوری اسلامی از نظر اکثر ناظران آگاه پنهان نمانده است سیاست نظام بشدت متزلزل و همراه با تناقضات ساختاری است، تفاوت میان اظهارات سران نظام با آنچه دستگاه دیپلماسی نظام دنبال می کند از زمین تا آسمان است.

همه میدانند که سکان سیاست خارجی در دست ولی فقیه است که به صراحت هر گونه مصالحه ای را رد و مذاکره را سم مهلک میدانند، همزمان شاهد هستیم که ظریف برای مذاکره و رابطه با کشورهای اروپایی که ولی فقیه آنان را غیرقابل اعتماد خوانده است، خود را به در و دیوار می کوبد.

اولین سؤال این است که اگر شما تصمیم خودتان را برعدم مذاکره گرفتید، معنی این سفر های رنجیره ای وزیر خارجه تحریم شده شما چیست؟

ظریف ظاهرا نقشه راه یابی به اجلاس جی هشت را داشت، و می خواست به نوعی با جا دادن خود در یکی از جلسات جی هشت برای خود و دولت متبوعش یک پیروزی به ارمغان بیاورد که عملا تیرش به سنگ خورد و او را به کنفرانس راه ندادند.

برایان هوک، رئیس گروه اقدام ایران در وزارت امور خارجه آمریکا طی یک کنفرانس مطبوعاتی از ابراز آمادگی ۳۰ کشور برای پیوستن به ائتلاف نظامی آمریکا به منظور حفاظت از کشتی ها در خلیج فارس خبر داد.

او گفت: صادرات روزانه نفت ایران از دو میلیون به ۱۰۰ هزار بشکه نفت رسیده است.

امریکا با خیال راحت از تاثیرات تحریم ها مطمئن است که این مسئله قطعا دیر یا زود اتفاق خواهد افتاد و ملایان بالاخره زانو خواهند زد.

واقعیت این است که برای ما ایرانیان موضوع اختلاف و نزاع میان آمریکا و اخوندهای حاکم بر کشورمان موضوعی است که در هر حال در بیرون ما مردم ایران اتفاق افتاده است، ما یا می توانیم بعنوان یک ملت و اپوزیسیون ایرانی بر روی آن تاثیر بگذاریم و یا نمی توانیم.

لیکن در باره نزاع بین آمریکا و اخوندها با توجه به شروطی که آمریکا برای مذاکره قرار داده است، این رژیم قطعا در شرایطی به مذاکره تن خواهد داد که دیگر ناپی برایش نمانده باشد و آمریکا بی شک شروط خود را به رژیم تحمیل خواهد کرد، اگر ملت ایران مقاومتی داشته باشند و اپوزیسیون هشیار، بی شک خواهد توانست محور حقوق بشر ملت ایران را هم در شروط امریکا بگنجانند.

ولی حتی اگر این اتفاق هم نیفتد، قطعا رژیمی که از مذاکرات با آمریکا بیرون خواهد آمد، رژیمی دم بریده و بمراتب ضعیف تر از قبل خواهد بود. ما بعنوان ملتی که چهار دهه مستمر زیر ستم و سرکوب این رژیم قرون وسطایی قرار داریم، حق طبیعی ماست که از موقعیت فراهم شده بیشترین استفاده را در خلاص شدن از شر این رژیم بکنیم و البته تضعیف کیفی رژیم یک هدف حداقلی است که خواه نا خواه محقق خواهد شد، بنابراین در صورتیکه مخالفان و اپوزیسیون رژیم حول همین اهداف متحد و بسیج و سازماندهی شوند، بی شک این پروژه می تواند نتیجه برد برد برای ما و مردمان داشته باشد و هدف حداکثری ما را که همانا سرنگونی است، محقق کند.

کاوه ال حمودی

نامه مادر ستار بهشتی به ترامپ



گوهر عشقی مادر ستار بهشتی در کنار عباس امیر انتظام

ما از خمینی و خامنه ای و آخوندهای دستگاه، فریب خوردیم. بسیاری مثل من، فریب آخوندهایی را خوردیم که دست در جیب و خون مردم دارند و مردم را به صبر و تحمل توصیه می کنند!

گوهر عشقی مادر ستار بهشتی، بلاگر معترضی که زیر شکنجه در زندان کشته شد در نامه‌ای به دونالد ترامپ خواهان این شد که روز تولد فرزند او، یعنی اول شهریور به نام «روز دوستی میان مردم ایران با مردم آمریکا» انتخاب شود. نامه خانم گوهر عشقی توسط «انجمن جهانی پاسداشت حقوق بشر» به وزارت خارجه آمریکا ارسال شده است. متن نامه گوهر عشقی به رییس جمهور آمریکا به شرح زیر است:

«سلام می گویم به شما آقای دونالد ترامپ، تا سلام گفته باشم به مردم آمریکا، تا گفته باشم: ما ایرانیان، دوستدار مردم آمریکا و همه مردم جهانیم. من از جانب خودم، از تک تک مردم آمریکا معذرت می‌خواهم بخاطر «مرگ بر آمریکا» گفتن های مردم ایران. من از شعور خودم معذرت می‌خواهم بخاطر سالها عقب‌گردی که امثال من گرفتارش بودیم. ما از خمینی و خامنه ای و آخوندهای دستگاه، فریب خوردیم. بسیاری مثل من، فریب آخوندهایی را خوردیم که دست در جیب و خون مردم دارند و مردم را به صبر و تحمل توصیه می کنند!

من بدون خجالت می گویم: ما غلط کردیم اگر با شعارهای جمهوری اسلامی همراه شدیم و مرگ بر آمریکا و مرگ بر انگلیس و مرگ بر

اسرائیل گفتیم. من در این روزهای آخر عمرم، بچنان فهمی رسیده ام که مرگ را برای قاتل فرزندم هم نمی‌خواهم. بارها گفته ام که اگر قاتل پسر من هم بخانه ام بیاید، از او مثل یک مهمان پذیرایی می‌کنم. آقای ترامپ، فرزند مرا مأموران سیدعلی خامنه ای، جلوی چشمم از خانه بیرون کشیدند و بردند و سه روز بعد، جنازه اش را تحویلم دادند. مگر گناه پسر من چه بود؟ گناه پسر من نوشتن مطالب ساده ای بود که در فضای مجازی بیست نفر هم خواننده نداشت! در این هفت سالی که از کشته شدن پسر من می‌گذرد، جایی نبوده که سر زده باشم. بارها دست بدامن خامنه ای و قوه قضاییه و دولتی ها و نمایندگان مجلس شدم تا به آنها بگویم من از شما پول خون پسر من را نمی‌خواهم بلکه یک دادگاه عادلانه می‌خواهم. یک دادگاه علنی و عادلانه تشکیل بدهید و به من بگویید چرا و به چه دلیل فرزند مرا کشتید؟

شاید از خودتان بپرسید من چرا این نامه را برای شما می‌نویسم؟ و چرا این نامه را برای خامنه‌ای نمی‌نویسم؟ از نظر من، خامنه ای جنازه ای بیش نیست. او از همان روزی که دروغ گفت و از روزی که دست به خون مردم برد، مُرد! او سالهاست که مرده. خامنه ای نسیتی با ایران و مردم ایران ندارد. نسبت او با عمامه ای است که بر سر دارد. عمامه ای که از آن خون و دروغ می‌چکد. خواستم بشما بگویم: اول شهریور، سالروز تولد پسر کشته شده ام، ستار بهشتی بدست مأموران خامنه ای است.

من نشستم و فکر کردم و با خود گفتم: بخاطر سالها «مرگ بر آمریکا» گفتن آدمهای فریب خورده ای چون من، نکنند مردم آمریکا از ما مردم ایران دلگیر باشند؟! با فرستادن این نامه خواستم به شما بگویم: ما مردم ایران، خودمان اسیر خامنه ای و مأموران او هستیم و روزشماری می‌کنیم برای روزی که از جمهوری اسلامی خبری نباشد. بله، ما با مردم آمریکا دوست هستیم. این نامه را مادری برای شما می‌نویسد که تنها نان آور خانه اش، توسط مأموران خامنه ای کشته شده. این مادر که هفت سال است لباس سیاه عزای پسرش را بر تن دارد، دست دوستی بسمت شما دراز می‌کند تا شما سلامش را به مردم آمریکا برسانید و به آنان بگویید: گوهر عشقی، همه مردم جهان را دوست خود می‌داند و «مرگ» را تنها و تنها برای جمهوری اسلامی می‌خواهد!

آقای ترامپ، پیشنهادی دارم برای دوستی. این را از من بپذیرید. من خون فرزندم ستار را در کف دست می‌گیرم و آن را پیش پای "دوستی مردم ایران و مردم آمریکا" دفن می‌کنم. از شما خواهش می‌کنم روز اول شهریور را که روز تولد پسر من ستار است، روز دوستی میان مردم ایران با مردم آمریکا اسم‌گزاری کنید. دوست دارم با این دلخوشی از دنیا بروم. چه اسم خوبی. روز اول شهریور، روز تولد ستار بهشتی، روز دوستی میان مردم ایران و مردم آمریکا.

با احترام

گوهر عشقی مادر ستار بهشتی
ایران - شهرستان رباط کریم»

آقاجری: اصلاح سیستم کنونی ایران دیگر ممکن نیست

می‌توان به این احساس رسید که این وضع قابل‌دوام نیست؛ اما اینکه به کدام سمت‌وسو خواهد رفت، چه اتفاقی خواهد افتاد، مشخص نیست. اصلاح‌طلبان دیگر توان و امکان چنین نمایندگی را ندارند و گفتمان آن‌ها هم آن‌چنان سیر تنازلی پیدا کرده است که حتی مرفی‌ترینشان یعنی به اصطلاح رادیکال‌ترینشان خواسته‌اش نبود نظارت استصوابی در انتخابات است به عبارتی این خواسته اوج رادیکالیسم اصلاح‌طلبی است. مردم نیز در تجربه زیستی و زندگی روزمره خود گام‌هایی را در این مسیر برداشته‌اند. مقاومت مردم در مقابل پدیده‌های مختلف مثل ماجرای ورود خانم‌ها به استادیوم‌ها، اعتراض و تحصن کارگران و مال‌باختگان همه نمونه‌های مقاومت مردم است. در صورت ما نیازمند یک نیروی آلترناتیو در داخل ایران هستیم.

چیزهای غافلگیرکننده هم می‌تواند بیرون آید؛ یعنی از خطاهای بزرگ غیر دموکراتیک و استبدادی همین است به‌طوری‌که رژیم‌های استبدادی و غیر دموکراتیک سعی می‌کنند نمایندگی‌های اجتماعی را از بین ببرند، فرصت و مجال تشکل‌یابی و سازمان‌دهی به بخش‌های مختلف جامعه را ندهند، جامعه را متفرق و فاقد پیکر واره‌های سازمان‌یافته می‌خواهند تا بتوانند بهتر کنترل و سرکوب کنند؛ اما اتفاقاً



هاشم آقاجری

به میزانی که رابطه سیستم و زیست جهان پارادوکسیکال می‌شود کار اصلاح‌طلبان حکومتی هم دشوارتر می‌شود. به میزانی که به سیستم نزدیک می‌شوند از مردم دور می‌شوند و به میزانی که به مردم نزدیک می‌شوند از سیستم دور می‌شوند. بالاخره این نیرو در نقطه‌ای دوپاره می‌شود و یک پاره آن در سیستم جذب می‌شود و یک بخش آن در زیست جهان و مردم ادغام می‌شود. در این خصوص اصلاح‌طلب‌ها باید به این پرسش پاسخ بدهند که سیستم قابل اصلاح است یا نه؟ با روشن شدن این پرسش حداقل این امکان را فراهم می‌کند که از یک توهّم بیرون بیایند و خروج از توهّم موجود خود می‌تواند مقدمه‌ای برای پیدا کردن راه‌حل بدیل باشد. من هم بنا به دلایل تاریخی یعنی تاریخ اصلاحات در دو دهه اخیر و هم بنا به دلایل منطقی فکر می‌کنم که اصلاح در سیستم ایران کنونی ناممکن است.

واقعیت این است که همانند سیستم، دو نیروی سیاسی اصول‌گرایی به معنای مرسوم جاری و اصلاح‌طلبی از جامعه عقب و هیچ‌کدام جامعه ایران را نمایندگی نمی‌کنند و جامعه امروز در یک خلأ فقدان نمایندگی به سر می‌برد؛ یعنی امروز ما با یک تن‌واره اجتماعی روبه‌رو هستیم که این تن‌واره اجتماعی فاقد یک سر است. یک تنه بزرگ و متحول شده که البته اعضا و جوارح‌اش از هم پراکنده است و هیچ نماینده، سخنگو و قانون‌معین و منسجم نمایندگی ندارد.

این‌یکی از کمبودهای جنبش اجتماعی در ایران است و در عین حال یکی از مخاطرات آن نیز هست. قطعاً جنبش‌های اجتماعی خودانگیخته و بدون سازمان‌یابی در بزنگاه‌های نامنتظره جامعه را متلاطم می‌کنند اما از این تلاطم و غلیان و فوران خیلی

واقعیت این است که همانند

سیستم، دو نیروی سیاسی

اصول‌گرایی به معنای مرسوم

جاری و اصلاح‌طلبی از جامعه

عقب و هیچ‌کدام جامعه ایران را

نمایندگی نمی‌کنند

اشتباه آنان همین است. ظاهراً کنترل می‌کنند اما واقعاً جامعه را از دسترس خود خارج می‌کنند و قدرت پیش‌بینی و امکان‌سنجی را از خود می‌گیرند. بعد این جامعه در بزنگاه‌ها آن‌ها را غافلگیر می‌کند.

بنابراین تا زمانی که خلأ رهبری برای هدایت اعتراضات و جنبش گسترده اجتماعی پر نشود جنبش‌های اجتماعی تنها می‌توانند به اصطلاح در مرحله نفی مؤثر واقع شوند اما گذر از نفی به اثبات و جایگزین کردن یک نظم نوین به جای نظم قدیم ناممکن است. نمونه شورش‌های دی ۹۶ یک نمونه خیلی مهم است. جنبش ۹۶ هیچ رهبری معینی نداشت هیچ قانون نمایندگی مشخصی نداشت یک جنبش خود به خودی پراکنده در حدود ۱۰۰ شهر ایران بود. در هر حال به نظر می‌رسد امروز شرایط عینی و موجود ایران، خواست تحول و انتظار تحول و اینکه این وضع قابل‌تداوم نیست کاملاً محسوس است. در فضای جامعه و در گفتگوی با قشرهای مختلف مردم

نظرات رسمی جبهه ملی ایران در گفت‌وگو با دکتر موسویان رئیس شورای مرکزی جبهه ملی ایران درباره دریاچه مازندران.

مضاحبه دکتر حسین موسویان رئیس شورای مرکزی جبهه ملی ایران رادیو عصرجدید:
<https://www.youtube.com/watch?v=-CsVmYeqyYQ>

چکیده:

چهار کشور استقلال یافته کنار دریای مازندران طبق حقوق بین‌الملل وارث اتحاد جماهیر شوروی هستند. تنها نیمی از حقوق دریاچه مازندران به آنان می‌رسد. متأسفانه حق مسلم ملت ایران به واسطه کنوانسیون دریاچه مازندران پایمال می‌شود. در تمام زمان‌هایی که دولت ایران دچار ضعف بوده و پشتیبانی ملت را همراه نداشته، منافع و حقوق خود را از دست داده‌ایم.

حقوق ملت ایران در دریای مازندران روی سوء سیاست خارجی نادرست جمهوری اسلامی از بین می‌رود. عدول از سیاست نه شرقی و نه غربی موجب ضعف ما در مقابل روسیه شده و روسیه به هر طریق به حق ملت ایران در دریاچه مازندران تجاوز می‌کند. امیدواریم کنوانسیون دریاچه مازندران مورد تصویب نمایندگان مجلس واقع نشود باید مسئله مورد داوری ملت ایران قرار بگیرد. در پنهان‌کاری رفتاری انجام نشود که بعدها بدنام تاریخ شوند.

نمایندگان مجلس گرچه نماینده واقعی ملت ایران نیستند، اما ایرانی که هستند و باید با مفاد کنوانسیون مخالفت کنند.

در شرایط کنونی چون دولت ضعیف است، نباید مذاکره‌ای درباره دریاچه مازندران صورت گیرد.

در این شرایط ضعیف جز اینکه حقوق حق ایران پایمال شود، نتیجه‌ای ندارد.

کنوانسیون دریاچه مازندران بسیار حساس است، زیرا مسئله‌ای است که به تمامیت ارضی ایران و حفظ آب و خاک ایران بر می‌گردد.



حکایت آشنا

بعد از طی مسافتی چند نفر را در حال استراحت در کنار چاهی دیدم. داستان را برای آنها بازگو کردم. یکی از آنها گفت: ان شاء الله جبران می‌شود و ادامه داد ما چند نفر تاجریم و تمام سکه‌های ما در کیسه‌ای بود که افتاده در چاه چنانچه شنا بلد باشی در چاه برو و کیسه را بیرون بیاور ما هم در عوض پول قوچ و خر را به تو می‌دهیم. روستایی ساده دل بار سوم هم گول دزدان را خورد و لباس خود را به دزدان داد و به ته چاه رفت بعد از کمی جست‌وجو بیرون آمد ولی نه اثری از دزدان بود نه از لباسهایش.

ما در چهل سال گذشته در انتخابات مختلف با وعده و وعید های دروغین دزدانی را انتخاب کردیم اینبار اگر در انتخابات گول دزدان را بخوریم حتی لباسمان را از تنمان در می آورند!!

درست می گوید گفت: من زنگوله را به گردن قوچ بستم دزد گفت: درست می‌گویی قوچی را در دست یک نفر دیدم به آن سوی می خرد خر را به من بسیار و برو به دنبال گوسفندت مرد روستای خر را به دزد سپرد و مدتی را به دنبال گوسفند گشت اما خسته و نا امید به جایی که گوسفند را به دزد داده بود برگشت دید اثری از خر و آن مرد نیست با دلی شکسته و خسته به سمت روستا حرکت کرد

به بنده خدایی از روستا گوسفندی برای فروش به شهر می برد به گردن قوچ زنگوله ای آویزان کرد و با تنابی گردن قوچ را به دم خرس بست و حرکت کرد بین راه دزدان زنگوله را باز کردند و به دم خر بستند و قوچ را بردند خر هم با چرخاندن دمش و صدای زنگوله خریف شده بود بعد از چند متر یکی از دزدان جلوی مرد روستایی را گرفت و گفت: چرا زنگوله به دم خر بستنی کدام عاقل این کار را میکند روستایی ساده پیاده شد دید آن مرد

اینجا نرخ روی ۳۰۰-۴۰۰ هزار تومان است

یک ماه سر کار می‌روم ۴۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرم. تازه

همکارانم ۳۰۰ هزار تومان می‌گیرند.

ترانه بنی یعقوب

• به اداره کار آستارا هم رفتیم و تازه با عمق فاجعه، بیشتر آشنا شدیم. این که بعضی از زنان با ماهی ۱۵۰ هزار تومان هم کار می‌کنند. افرادی هستند که به کارفرماها روش‌هایی را برای دور زدن خانم‌ها یاد می‌دهند. مثلاً از زنان می‌خواهند برگه‌های قرارداد با درآمد اندک را امضا کنند. بعد با همان قراردادهای ظاهری، عملکردشان را در اداره کار موجه نشان می‌دهند و زنان معترض هم حرفی برای گفتن ندارند. می‌دانم همه جای کشور زنان نیروی کار ارزان هستند اما باور کنید اینجا نرخ روی ۳۰۰-۴۰۰ هزار تومان است ...

یک فعال اجتماعی **آستارا** می‌گوید در این شهر مردان هم مشکل کار و درآمد دارند اما یک بررسی نشان داد زنان شرایط غیر قابل باوری دارند؛ طوری که بیشتر زن‌ها با درآمد ۳۰۰ یا ۴۰۰ هزار تومان در ماه زندگی می‌کنند.

به گزارش ایسنا، روزنامه ایران نوشت: «یک ماه سر کار می‌روم ۴۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرم. تازه همکارانم ۳۰۰ هزار تومان می‌گیرند. به من چون فوق لیسانس دارم صد هزار تومان بیشتر از بقیه می‌دهند. شاید این مشکل همه باشد. می‌دانم بیکاری همه جای کشور بیداد می‌کند. می‌دانم دستمزدها چندان بالا و برابر نیست اما در شهر ما تفاوت دستمزد زنان و مردان باورنکردنی است.» این را مرضیه، دبیر یکی از مدارس غیر انتفاعی شهر آستارا می‌گوید. معلم پایه پنجم دبستان است. می‌گوید دستمزد همه همکارهایش همین قدر است نه فقط مدارس که خیلی



جاهای دیگر وضع همین است. اگر زنی در آستارا یک میلیون تومان دستمزد بگیرد، یعنی حقوقی رویایی است.

زنان آستارا

از کمبود فضاهای عمومی شهر هم گلایه دارند. این شهر تنها دو پارک کوچک دارد. فضای پارک «معلم» کاملاً مردانه است و آن یکی هم چندان گنجایشی ندارد اما در همین پارک کوچک هم بعدازظهرها دختران زیادی را می‌بینی که بیکار نشسته‌اند.

مرضیه می‌گوید: «یکی از دلایلی که با این حقوق پایین سر کار می‌روم ترس از خانه نشینی و انزواست. خیلی از زن‌های دیگر هم به همین دلیل چنین شرایطی را می‌پذیرند. می‌دانی برای بیشتر ما استخدام شدن در شهر خودمان تقریباً غیر ممکن است. مگر ادارات دولتی چقدر گنجایش دارند؟ تازه پارتی‌بازی هم مثل همه جا وجود دارد. عبور و مرور در سطح استان هم برای هر کسی امکان‌پذیر نیست. بحث پذیرش بومی و غیر بومی هم هست.

خوشبختانه چون شهر کوچک است مجبور نیستیم هزینه ایاب و ذهاب زیادی بدهیم. چند باری دوستانم به خاطر دستمزد پایین شکایت کردند اما به جایی نرسیدند. شنیده‌ام در شهرهای دیگر استان اگر کسی

شکایت کند حق را به او می‌دهند و کارفرما محکوم می‌شود. با این همه ناامید نیستم چون تدریس و کار با بچه‌ها را دوست دارم.»

بازارچه ساحلی شهر آستارا پر از غرفه‌ها و مغازه‌هایی است که توسط زنان اداره می‌شود. برخی صاحب غرفه‌اند و برخی هم فروشنده. خیلی از فروشنده‌ها از دستمزد اندک‌شان می‌گویند. یکی از این زنان که لیسانس فناوری اطلاعات دارد و فروشنده لباس‌های زنانه است ۷۰۰ هزار تومان در ماه حقوق می‌گیرد. می‌گوید چون مغازه صاحب‌کارش وسط بازار است حقوقش با بقیه که در مغازه‌های گوشه بازار کار می‌کنند، فرق دارد: «اگر کسی تازه کار باشد ۴۰۰-۵۰۰ هزار تومان می‌گیرد. هر روز از ساعت ۹ صبح تا ۱۰ و نیم شب سر کار هستیم. حتی ناهار هم خانه نمی‌روم. اوایل ۴۰۰ هزار تومان می‌گرفتم اما کم‌کم حقوقم زیاد شد و رسید به ۷۰۰ هزار تومان. تعطیلی ندارم، خیلی سخت است. پنجشنبه و جمعه تازه بازار شلوغ‌تر است و حتماً باید سر کار باشم.»

می‌ارزد با این حقوق کم هر روز بیایی و بروی؟

چاره‌ای ندارم از این بیشتر که حقوق نمی‌دهند. حالا من که مجردم اگر کسی بچه‌دار باشد، خیلی سخت است. صاحب مغازه‌ام خانم است و اخلاقش هم خوب است. یک‌وقت‌هایی کار داشته باشم اجازه می‌دهد زودتر بروم.

دنبال کار دیگری هم رفته‌ای، مخصوصاً در رشته خودت فناوری اطلاعات؟

آستارا یک شهر کوچک است. ادارات دولتی هم که اصلاً کار ندارند. بانک‌ها هم نیاز به نیرو ندارند. مگر چند نفر را می‌توانند استخدام کنند؟ توی پست بانک برایم کار پیدا شد که گفتند بیشتر از ۴۵۰ هزار تومان نمی‌دهند. یک بار هم در آزمونی مرتبط با رشته‌ام شرکت کردم اما رشت پذیرفته شدم که آنها هم شرط حومه داشتند.

زن دیگر نبش بازار ساحلی کار می‌کند. ماهی ۶۰۰ هزار تومان می‌گیرد؛ «بین خانم دستمزدها اینجا همین است. کسی نباید انتظار بیشتر از این‌ها را داشته باشد. ما خانم‌ها هم آن قدر به این دستمزدها راضی شده‌ایم که دیگر مسلم شده همین است که هست. هیچ‌وقت مردها زیر بار چنین حقوقی نمی‌روند. برای همین هم حقوق‌شان بیشتر است.»

فهیمة اندرونی این شرایط را که دید ترجیح داد کارهای هنری‌اش را در خانه انجام دهد؛ «با حقوق ۳۰۰-۴۰۰ هزار تومان کار کردن سخت است اما خیلی‌ها سرپرست خانوارند و چاره دیگری ندارند. فکر نکن الان درآمد من از عروسک‌سازی هم بالاست اما دست کم برای خودم کار می‌کنم.»

پای درددل فعالان اجتماعی شهر از زن و مرد که می‌نشینم بیشترشان به این موضوع اشاره می‌کنند؛ این که تفاوت دستمزد زنان و مردان همیشه برایشان تعجب‌آور بوده. زنانی که نصف مردان شهر هم دستمزد نمی‌گیرند و به نظر می‌رسد صدایشان هم به جایی نمی‌رسد. در گوشه‌ای از پارک معلم شهر آستارا می‌نشینیم. پارکی با یک درخت کهنسال در میانش. آفتاب رو به غروب است. میز و صندلی‌های پارک تقریباً پر است. همان طور که قبلاً شنیده‌ام پارک معلم و باغ ملی آستارا قدیمی‌ترین و در واقع اصلی‌ترین پارک‌های شهر هستند و زمینی هم که قرار است پارک بانوان شهر باشد

فعلاً یک زمین مخروبه است و هنوز کاری روی آن انجام نشده.

مریم توشه، فعال اجتماعی است. فوق لیسانس جغرافیا دارد اما مثل اغلب زنان تحصیل‌کرده شهر بیکار است؛ چرا که نتوانسته شغل مناسبی پیدا کند؛ «خیلی از زنان تحصیل‌کرده آستارا بیکار هستند. می‌دانی به این نتیجه رسیده‌ام که اگر در شهری کوچک زندگی می‌کنی نباید دنبال ادامه تحصیل باشی و بهتر است از اول دنبال کار بگردی. همه اینها باعث افسردگی زنان شده. زن‌ها مجبورند خودشان را در خانه حبس کنند و به حاشیه بروند. به همین پارک دور و برمان نگاه کن بین چقدر محیطش مردانه است، حتی یک زن هم نمی‌بینی. مردها اغلب برای پیدا کردن کار امکان سفر به دیگر شهرها را دارند اما این امکان برای همه زن‌ها فراهم نیست. حالا که بحث «رستوران دریایی» پیش آمده وضعیت بدتر شده چون تنها جایی که زنان به راحتی رفت و آمد و پیاده‌روی می‌کردند ساحل بود که آن هم به‌زودی تغییر می‌کند.»

به گفته او، بیکاری در گیلان چون اغلب شهرها صنعتی نیستند و بیشتر به کشاورزی تکیه دارند واقعاً پرنرگ است و بخش صنعتی در شهر غیر فعال و تولید اندک است اما نابرابری دستمزد زنان و مردان دست کم در آستارا چشمگیرتر از هر جای دیگری است.

آیدین محمدی، یکی دیگر از فعالان اجتماعی شهر آستارا می‌گوید: «همیشه بحث زنان از دغدغه‌های جدی ما بوده. ما متوجه شدیم وضعیت دستمزد زنان در آستارا واقعاً اسفبار است. در شهر ما مردان هم مشکل کار و درآمد دارند اما با یک بررسی اجمالی متوجه شدیم زنان شرایط غیر قابل باوری دارند؛ طوری که بیشتر زن‌ها با درآمد ۳۰۰ یا ۴۰۰ هزار تومان در ماه زندگی می‌کنند.»

یکی دیگر از فعالان اجتماعی شهر ادامه می‌دهد: «به اداره کار آستارا هم رفتیم و تازه با عمق فاجعه، بیشتر آشنا شدیم. این که بعضی از زنان با ماهی ۱۵۰ هزار تومان هم کار می‌کنند. افرادی هستند که به کارفرماها روش‌هایی را برای دور زدن خانم‌ها یاد می‌دهند. مثلاً از زنان می‌خواهند برگه‌های قرارداد با درآمد اندک را امضا کنند. بعد با همان قراردادهای ظاهری، عملکردشان را در اداره کار موجه نشان می‌دهند و زنان معترض هم حرفی برای گفتن ندارند.

می‌دانم همه جای کشور زنان نیروی کار ارزان هستند اما باور کنید اینجا نرخ روی ۳۰۰-۴۰۰ هزار تومان است. مثل خواهر من که در یک مرکز کودکان استثنایی کار می‌کند و با رشته تحصیلی‌اش هم مرتبط است، ۴۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرد. ساختار تنظیم قراردادهای واقعاً اشکال دارد. ما فعالان اجتماعی شهر خیلی فکر کردیم چه کار می‌توانیم بکنیم اما تا به حال برای حل این مشکل موفق نشده‌ایم. حتی تلاش کردیم انجمن غیر دولتی موثری در این زمینه راه‌اندازی کنیم که نشد.»

با این همه فعالان اجتماعی شهر بارها تأکید می‌کنند، مسأله کار و بیکاری مخصوص زنان نیست و مردهای زیادی هم در شهر بیکارند. یکی از فعالان اجتماعی می‌گوید: «من با لیسانس حسابداری هر روز از ۷ صبح تا ۱۲ شب در یک مغازه قابلمه‌سازی کار می‌کردم و یک و نیم میلیون می‌گرفتم. البته این حقوق بالاترین حقوقی است که می‌شود گرفت.»

محسن خدادادی، دیگر فعال اجتماعی شهر آستارا می‌گوید: «من یک کارگاه زیورآلات دارم و خیلی دوست دارم به دیگران کارم را آموزش بدهم. وقتی می‌بینم در قهوه‌خانه‌های آستارا تیم ۲۰ نفره‌ای از جوانان بیکار نشسته‌اند و بعضی‌هایشان هم فوق لیسانس و لیسانس دارند متأسف می‌شوم و فکر می‌کنم چرا باید سرمایه‌های اجتماعی ما این طور هدر برود.»

شاید زنان آستارا تنها زنان ایران نباشند که دستمزد پائینی می‌گیرند و در شرایطی نابرابر کار می‌کنند اما وضعیت آنها واقعاً عجیب و غریب است. زنان کشاورز نهاوندی را به یاد می‌آورم، زنان سفالگر لالچینی، دستفروشان زن که تحصیلات دانشگاهی دارند و هر روز در واگن‌های مترو یا گذرهای شهر می‌بینیم‌شان و همه زنانی که به چنین شرایط نابرابری تن می‌دهند. زنانی که دوست دارند از تخصص و تحصیلات‌شان در جای درست استفاده شود اما اغلب فراموش می‌شوند و صدای‌شان به جایی نمی‌رسد.»

رضاشاه سازنده ایران نوین یا...؟

مقدمه



رضامیرپنج، قاطرچی سفیر

رضاشاه سازنده ایران نوین! این حرف را ایرانیان از زمان دیکتاتوری محمدرضاشاه به یاد دارند، فردای سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ البته هیچ‌کس چنین حرفی نمی‌زد و فضای اجتماعی و رسانه‌یی ایران، چیز دیگری بود. این داستان یک دهه پس از روی کار آمدن پسر بزرگ وی محمدرضا، دوباره مطرح شد که

دیکتاتوری پهلوی دوم استحکام یافته بود، حرفی که ۴ دهه پس از سقوط سلطنت در ایران، مجدداً در سال‌های آخر دهه ۹۰ از طرف برخی محافل مشکوک به‌گوش می‌رسد.

واقعیت چیست؟

جدای از مقاصد سیاسی پشت‌پرده‌ای که ممکن است در مطرح شدن دوباره این «ادعا» وجود داشته باشد اما ضروری است یک واقعیت تاریخی در این مورد، روشن شود و فی‌المثل همگان بدانند که آیا حقیقتاً رضاشاه بانی ایران نوین بوده است یا نه؟ و اساساً سازندگی‌های رضاشاه در دوران سلطنتش چه بوده است؟

به‌ویژه که او از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ خورشیدی و چند سالی پیش از آن که تقریباً قدرت‌مدار بی‌رقیب صحنه سیاسی ایران بود (از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا کودتای ۱۳۰۴ و نهایتاً شهریور ۱۳۲۰) حدود ۲۰ سال حاکم بلامنازع ایران بوده است.

سازندگی‌های رضاشاه از زبان محمدرضاشاه

سازندگی‌های رضاشاه به روایت پسرش محمدرضا، شاید بی‌لان روشنی باشد که بتوان از اقدامات او در ساختن ایران نوین، به دست آورد. محمدرضاشاه در کتاب‌های خود در چند مورد به سازندگی‌های پدرش مفصلاً اشاره کرده است که در زیر

علاوه بر استقرار امنیت کار ایجاد ارتش منظم، ساختن جاده‌های مواصلاتی و راه‌آهن سرتاسری، بنای مدارس و بیمارستانها، تأسیس کارخانه‌ها، اعزام دانشجو به ممالک خارجی، کشف حجاب زنان و متحدالشکل کردن لباس مردان و بسیار کارهای فوری دیگری از این قبیل، حقیقتاً امکان اقدام بیشتری را در آن مدت کوتاه نمیداد و دیگر فرصتی برای شالوده ریزی اجتماع نوین ایران نبود، به‌خصوص که هنوز کادر فنی و علمی مجهزی به‌هیچ‌وجه در ایران وجود نداشت.

انقلاب سفید محمدرضا پهلوی - خدمات رضاشاه

لیست سازندگی‌های رضاشاه در مجله لایف

شاه در مقاله‌یی در مجله لایف در تاریخ ۷ مرداد ۱۳۴۲ درباره سازندگی‌های پدرش توضیحات بیشتری داده و نوشته است: «در دوران حکومت نسبتاً کوتاه پدرم، ایران در کلیه شئون سیاسی و اجتماعی به پیشرفت‌های بزرگی نایل آمد؛ الغای کاپیتولاسیون، استقرار امنیت در سراسر کشور، ایجاد سازمان اداری و قضایی و مالی منظم، آزادی زنان و ایجاد ارتش نوین.»

می‌توان مهمترین گزارشهای وی از کارهای پدرش در بنای ایران نوین را دید.

شرح سازندگی‌های رضاشاه در کتاب «انقلاب سفید»

محمدرضاشاه در کتابش موسوم به انقلاب سفید، صفحه ۳ فهرست سازندگی‌های پدرش را این چنین ردیف کرده است:

ایجاد امنیت

ایجاد ارتش منظم

ساختن جاده‌های مواصلاتی و

راه‌آهن سرتاسری

بنای مدارس و بیمارستانها

تأسیس کارخانه‌ها

اعزام دانشجو به خارج کشور

کشف حجاب زنان

متحدالشکل کردن لباس مردان!

آمار سازندگی‌های رضاشاه در کتاب پسرش موسوم به «مأموریت برای وطنم»

محمدرضاشاه در کتاب «مأموریت برای وطنم» باز هم به سازندگی‌های پدرش پرداخته و از جمله نوشته است: «در دوران سلطنت پدرم، اقتصاد ایران به سرعت رو به رشد نهاد. صنایع مدرن به وجود آمد و در حدود یکصد شرکت تولیدی و معدنی دولتی تأسیس گردید... روزی که پدرم قدرت را در کف کفایت خود گرفت کشور ایران جز چند کارخانه برق و کارخانه کبریت‌سازی و تصفیه‌خانه نفت که متعلق به خارجی‌ها بود صناعی نداشت. سعی پدرم آن بود که کشور ایران بتواند حوائج صنعتی خویش را بدون نیاز به بیگانه در داخل مملکت فراهم کند

و در دوران سلطنت خویش کارخانه‌های پنبه و پشم و ابریشم‌بافی، چرم‌سازی، کفش‌دوزی، دکمه‌سازی، برنج پاک‌کنی، قند و شکر، چای، سیگار، روغن نباتی، کنسروسازی، کاغذ، سیمان، آجر، شیشه، داروسازی و غیر آن در کشور تأسیس یافت و چنان‌که گفته شد کارخانه‌های اسلحه و مهمات‌سازی نیز احداث شده و به کار افتاد.»

صنایع ایران پیش از رضاشاه

برای رسیدن به واقعیتهای ادعا شده در سطور بالا با نگاهی به صنایع ایران قبل از رضاشاه مشخص می‌شود (به جز کارخانه روغن نباتی، کاغذسازی و سیمان) بسیاری از کارگاه‌ها و کارخانه‌ها قبل از رضا شاه تأسیس شده‌اند.

قدمت کارخانه‌های اسلحه و مهمات‌سازی ایران به دوره صفویه و قاجاریه می‌رسد.

به عنوان مثال عبدالرزاق دنبلی در کتاب «مآثر سلطانی» از ساخت ۲۰ هزار قبضه تفنگ در دوره عباس میرزا خبر می‌دهد که با بهترین تفنگ‌های اروپایی همانند بودند. آن تفنگ‌ها توسط صنعت‌کاران ایرانی از روی یک مدل انگلیسی ساخته شده بودند. همان منبع از وجود یک کارخانه باروت‌سازی نیز در دوران فتحعلیشاه خبر داده است.

نویسنده کتاب «سیر تکوین سرمایه‌داری در ایران» محمدرضا فشاهی نوشته:

«برخی دیگر از کارخانه‌های تسلیحات نظامی ایران که یکصد سال پیش از روی کار آمدن رضاشاه ساخته شده بودند، عبارتند از:

- کارخانه توپ‌ریزی تبریز در سال ۱۸۱۷ میلادی

- (۱۳) روزی که پدرم قدرت را در کف کفایت خود گرفت کشور ایران جز چند کارخانه برق و کارخانه کبریت‌سازی و تصفیه‌خانه نفت که متعلق به خارجی‌ها بود صناعی نداشت. سعی پدرم آن بود که کشور ایران بتواند حوائج صنعتی خویش را بدون نیاز به بیگانه در داخل مملکت فراهم کند و در دوران سلطنت خویش کارخانه‌های پنبه و پشم و ابریشم‌بافی، چرم‌سازی، کفش‌دوزی، دکمه‌سازی، برنج پاک‌کنی، قند و شکر، چای، سیگار، روغن نباتی، کنسروسازی، کاغذ، سیمان، آجر، شیشه، داروسازی و غیر آن در کشور تأسیس یافت و چنان‌که گفته شد کارخانه‌های اسلحه و مهمات‌سازی نیز احداث شده و به کار افتاده بود. بعضی از این کارخانه‌ها به
- (۱۴)
- (۱۵)
- (۱۶)
- (۱۷)
- (۱۸)

کتاب مأموریت برای وطنم

- صنایع اسلحه‌سازی و مهمات‌سازی تهران در سال ۱۸۷۰ میلادی

- کارخانه اسلحه‌سازی تهران با تولید ماهانه یک هزار قبضه تفنگ و کارخانه مشابه آن در اصفهان با تولید ماهانه ۳۰۰ قبضه تفنگ در زمان امیرکبیر

- کارخانه فشنگ‌سازی در اواخر قرن ۱۹ در تهران»

محمدعلی جمالزاده در کتاب

«کنج شایگان» که گزارشی است از وضعیت ایران پیش از انقلاب مشروطه، آمار بسیار جالبی از وضعیت اقتصادی اجتماعی ایران داده که بخشی از آن به وضعیت صنایع ایران اختصاص دارد. جمالزاده در صفحه ۹۳ به بعد همان کتاب آماری از صنایع ایران قبل از قرن بیستم به دست داده و اضافه می‌کند که این صنایع در ایران به وجود آمد و برخی از آنها بعدها به دست نیروهای استعمارگر روس و انگلیس، کمرشکن شدند.

اسامی شماری از آن کارخانه‌ها عبارتند از:

- کارخانه ریسمان‌ریسی تهران

- کارخانه تفنگ‌سازی تهران
- کارخانه کاغذ سازی تهران
- کارخانه شکر ریزی مازندران
- کارخانه چلوار بافی حومه تهران

- کارخانه بلور سازی تهران
- کارخانه بلورسازی امین دارالضرب

- کارخانه چینی سازی امین‌الضرب تهران

- کارخانه چینی سازی حاجی

عباسعلی و حاجی رضا در تبریز که روس‌ها آنها را ورشکست کردند

- کارخانه شمعی‌ریزی تهران

- کاغذگری اصفهان

- کاغذگری تهران

- کارخانجات جبه‌خانه تهران

- کارخانجات جبه‌خانه اصفهان

- کارخانجات نساجی اصفهان

- کارخانه ابریشم‌تابی گیلان

- کارخانه ابریشم‌تابی رشت

- کارخانه باروت‌کوبی دولتی

- کارخانه چاشنی‌سازی

- کارخانه گاز تهران

- کمپانی بلژیکی قندسازی کهریزک

- کارخانه کبریت‌سازی تهران

- کارخانه ریسمان‌ریسی تهران

- کارخانه ریسمان‌ریسی تبریز

- کارخانه پنبه‌کاری سبزوار

- کارخانه پنبه‌کاری نیشابور

- کارخانه چراغ‌برق تهران (روشنایی تهران)

- کارخانه برق کوچک تهران میدان ارک

- کارخانه چراغ‌برق کوچک مشهد

- کارخانه چراغ‌برق رشت

- کارخانه چراغ‌برق تبریز

- کارخانه آجرپزی نزدیکی تهران

- کارخانه چلوارباقی تهران

- کارخانه آجرپزی ارومیه

- کارخانه صابون‌پزی تهران

- کارخانه ماهوت‌سازی

- چاپخانه سربی

تشکیل داد. این نیرو در سال‌های اوج فعالیت ۸ هزار عضو داشت و هزینه هفتگی آن بیش از ۱۰۰ هزار پوند بود که عمدتاً از اداره هندوستان پرداخت می‌شد. با وقوع انقلاب در روسیه در سال ۱۹۱۷، انگلیسی‌ها مسئولیت نیروهای قزاق را نیز بر عهده گرفتند. آنان افسران قزاق را تعیین و حقوق و ملزومات مورد نیاز آنان را تأمین می‌کردند. آنان همچنین دو نیروی دیگر (به منطقه اعزام کردند: یکی از هند به مشهد، و دیگری از میان‌رودان (بین‌النهرین) از طریق کرمانشاه و گیلان به باکو.

در واقع ارتش مدرن ایران را که امیرکبیر به وجود آورده بود، رضاخان منهدم کرد و به جای آن، ارتشی پوشالی ساخت که تنها به درد قلع و قمع مردم ایران خورد.

نمونه‌ای از کارکردهای ارتشی که رضاشاه ساخت

قمرالملوک وزیری، هنرمند نامدار، در خاطراتش نمونه‌یی از کارایی‌های ارتش رضاشاه را نوشته که تکان‌دهنده است:

روزنامه اطلاعات، سه‌شنبه دهم تیرماه ۱۳۵۴، ص ۲۰ به نقل از کتاب آوای مهر، به نقل از یکی از خاطرات «قمر» نوشته است:

«امیراحمدی آقاخان امیرلشگر غرب که از افسران رضاخان بود موقعی که لرستان را فتح کرد، من (قمرالملوک وزیری) و مرتضی‌خان را به خانه‌اش دعوت کرد و تمام درباریان و بزرگان وقت را. پس از آن که خواندم و گل به سرم ریختند امیرلشگر مرا خواند، دستم را بوسید و پیش خود نشاند و رو کرد به پیشخدمت‌ها و گفت بروید خورجینی را که از لرستان آورده‌ام بیاورید. خورجین را که آوردند دست کرد و یک جفت گوشواره از آن در آورد و اولی را گوش من کرد و دومی را نتوانست و آن را در دست من گذاشت. موقعی که آمدم نشستم دیدم تکه‌ای سیاه و نرم به انتهای گوشواره آویزان است و فهمیدم آن را از «غارت» آورده‌اند و قسمتی از «نرمه گوش» به آن آویزان است. فوراً آن یکی را هم درآوردم و همان شبانه آن را بردم پیش «حاج ابوالحسن لاله»، جواهرفروش چهارراه استانبول، و بخشیدم.»

«این روال در ایجاد ارتش مدرن ایران تا سال ۱۲۵۶ خورشیدی ادامه داشت.» (همان کتاب ص ۲۸)

«سال ۱۲۹۶ قمری ناصرالدین شاه با مستشاران اتریشی یک نیروی جدید به وجود آورد.» (همان کتاب ص ۳۰)

ملی بودن ژاندارمری ایران آن‌چنان روشن بود که حتی «وب‌گاه مشروطه» سایت منسوب به خانواده پهلوی هم ناگزیر از اذعان به آن شده و نوشته است: «ژاندارمری که در بنیان آن با افسران سوئدی کوشش‌ها رفته بود و در ۲ سال آخر، راههای جنوب و غرب را ایمن کرده بود و سپاه امیدبخش مردم بود، روسیه و انگلیس از پیشرفت ژاندارمری ایران و جایگاه آن میان مردم بیمناک شدند و کوشش در نابودی آن کردند. نخست به سرکرده سوئدی ژاندارمری بستند که وی هواخواه آلمان است و سپس با همدستی خزانه‌دار کل کشور که یک بلژیکی دست‌نشانده دولت روسیه بود، بودجه ژاندارمری را کاهش دادند و آن اندازه ژاندارمری و ژاندارم‌ها را زیر فشار تنگدستی گذاشتند تا شاید ژاندارمری به هم‌بخورد و از هر راهی که می‌توانستند برای برانداختن ژاندارمری می‌کوشیدند. همین رفتار آتش دشمنی با دو دولت روسیه و انگلیس را در دل‌های سران ژاندارم و مردم ایران فروزان می‌گردانید.»

و به این ترتیب ارتش نوین ایران و ژاندارمری مردمی آن که مورد حقد و کین استعمار بود نهایتاً توسط رضاخان و پس از تسلط وی به اهرم‌های قدرت پس از کودتا، نابود شد و یک ارتش پوشالی به جای آن تشکیل شد که در اولین آزمایش جدی خود در دفاع از ایران در برابر نیروهای اشغالگر در جنگ جهانی دوم، بیشتر از یکی دو ساعت دوام نیاورده تماماً متلاشی شد.

کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران

کتاب تاریخ ایران مدرن

در یک مورد جالب‌توجه و استثنایی، جمالزاده از برپایی یک کارخانه ذوب فلز تحت عنوان «کوره آهن‌سازی» توسط نادرشاه در نزدیکی آمل یاد می‌کند که اوایل قرن ۱۲ هجری قمری ساخته شده بود.

رضاشاه و ارتش نوین ایران

در مورد ارتش نوین ایران و ادعای ساخت آن توسط رضاشاه نیز بهتر و بی‌طرفانه‌تر است که به کتاب «تاریخ نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی» همین سلسله پهلوی (با مقدمه تیمسار اویسی) نگاه شود که توضیح می‌دهد ارتش نوین ایران چگونه توسط میرزا تقی‌خان امیرکبیر ساخته و پرداخته شد!

تاریخ نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی با مقدمه تیمسار اویسی ص ۲۶ به بعد:

«میرزا تقی‌خان اصلاحات را در تمام شئون مملکت و از جمله در ارتش آغاز نمود و به همت او سازمان ارتش ایران بر اصول «بنیچه» بنیان‌گذاری شد. «بنیچه» یعنی هر بخش یا دهستان به نسبت جمعیت خود تعدادی داوطلب از بین جوانانش انتخاب و آنها را به اسم سرباز به حکومت مرکزی یا محلی تحویل می‌داد. حقوق سرباز با دولت و تأمین مخارج خانواده‌اش به عهده اهالی زادگاهش بود.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر، ارتش ایران را با ۵۰۰ فوج (هنگ) پیاده‌نظام و ۱۲ دسته سواره‌نظام سازمان داد.

هر فوج = یک‌هزار سرباز
امیرکبیر نیروهای نظامی و ارتش ایران را به ۱۰ تومان (مشابه تیپ یا لشگر امروزی) تقسیم نمود.

هر تومان مرکب از ۴ الی ۱۱ فوج بود. هر تومان، یک فوج مخبران یا واحد مخابرات داشت.

لشگرهای ارتش سازمان‌یافته ایران به دست امیرکبیر عبارت بودند از:

لشگر یا تومان اول شامل ۱۱ فوج (هنگ)...

سایر لشکرها شامل ۷ تا ۱۰ هنگ بودند به استثنای لشکرهای نهم و دهم که تنها ۴ هنگ داشتند.»

همین کتاب تاریخچه نیروی زمینی شاهنشاهی نوشته:

«امیرکبیر با تأسیس یک کارخانه باروت‌سازی، یک کارخانه اسلحه‌سازی و چند کارخانه تهیه سازوبرگ نظامی در تهران، تبریز و اصفهان همراه با تأسیس دارالفنون و استخدام مربیان اتریشی برای آموزش ارتشیان ایران، تلاش کرد ارتش ایران را از همان پایه، مستقل سازد.»

مربیان اتریشی کمی پس از عزل امیرکبیر، به ایران رسیدند و به این ترتیب دارالفنون ۱۷ روز پس از قتل امیرکبیر افتتاح شد. (۱۲۶۸ قمری)

**اشغال ایران بوسیله متفقین و قطع ناگهانی رژیم
دیکتاتوری پدوم مخاطرات و تشنجات جدیدی در اجتماع
ایران ایجاد کرده بود. متفقین ظاهراً مصمم بودند که
اختیارات مرا تضعیف نمایند زیرا تصور می‌کردند بدان
وسیله تسلط آنها بر کشور آسان خواهد بود.**

مقایسه ارتش رضاشاه با نیروهای رهایی‌بخش جنگل و قوای کلنل پسیان

برای درک بهتر ماهیت آنچه که رضاشاه به اسم ارتش نوین ایران ساخت و آنچه که رضاشاه به اسم قوای نیروهای «باغی» مناطق مختلف ایران نابود کرد، ضروری است کارکرد ارتش رضاشاه را مقایسه کنیم با قوای ملیون ایران به فرماندهی کلنل پسیان که در جنگ جهانی اول، چگونه راه نیروهای روسیه را سد کرده و ماه‌ها در اسدآباد همدان آن نیروی عظیم را متوقف کردند. همچنین ارتش رضاشاه را مقایسه کنیم با قوای جنگل در شمال که متجاوزین روسی در جنگ جهانی اول را ناگزیر از تغییر مسیر کرده، راه رسیدن آنها به تهران را سد کردند تا جایی که روس‌ها ناگزیر شدند از محور انزلی - قزوین به سمت مرکز حرکت کنند. مسیری که چند گام بعد باید با قوای کلنل محمدتقی‌خان پسیان می‌جنگیدند. بی‌شک نجات تهران از اشغال سریع در جریان جنگ جهانی اول، اساساً ناشی از مقاومت قوای جنگل و کلنل بود.

به هر حال خارج از هر عدد و رقمی و وری هر گزارشی از قتل و جنایت که می‌توان در مورد کارکرد ارتش رضاشاه داد، هیچ کلامی بهتر از آنچه که محمدرضا پهلوی، پسر ارشد و جانشین رضاشاه در تأیید دیکتاتوری پدر تاجدارش نوشته، نیست آنجایی که گفت: «قطع ناگهانی رژیم دیکتاتوری پدوم مخاطرات و تشنجات جدیدی در اجتماع ایران ایجاد کرده بود.»

کتاب مأموریت برای وطنم

کاری که عملاً راه رشد اجتماعی اقتصادی ایران در دوران پسافئودالی آن هم پس از درگرفتن بزرگترین انقلاب بورژوا دموکراتیک این منطقه از جهان را بست و دوباره ایران را به دوران قبل از مشروطیت بازگرداند.

یک بحث تاریخی در مورد رضاشاه و سازندگی ایران

اما بحث نهایی در مورد سازندگی‌های دوران رضاشاه (در همان حدی که در این نوشته توضیح داده شد) ناتمام و ناقص تلقی می‌گردد اگر به یک نکته تاریخی اشاره نشود و آن نکته این‌که: اروپا از اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی وارد دوران جدیدی از رشد اجتماعی شد که به عمر هزاران ساله فئودالیسم پایان داد. جامعه‌ی جدید با الگوی زندگی جدید و حتی دین و آیین جدید! یعنی پروتستانتیسم!

فورماسیون جدید که اصطلاحاً

«بورژوازی» یا سرمایه‌داری نامیده می‌شد، در پروسه رشد خود به جایی رسید که پس از یک مرحله تاریخی رشد و توسعه، کارش به صدور کالا کشید.

جامعه جدید اروپایی در گام بعد و نهایتاً در قرن نوزدهم، وارد مرحله صدور سرمایه شد.

اروپا در وضعیت جدید، نیاز داشت برای توسعه صنایع و بازارهای خود، مناطق مستعمراتی پیشین را متناسب با نیازمندی‌های جدیدش، تجدیدسازمان کند.

در فورماسیون جدید، یک کشور «مادر»، در اروپا قرار داشت و تعدادی کشورهای مستعمره به‌عنوان «اقمار» آن کشور مادر، در آسیا و آفریقا و حتی در آمریکای مرکزی و جنوبی، که در پیرامون کشور «مادر» قرار گرفته بودند.

زیرساخت کشورهای مادر که اقتصاددانان جدید، آنها را اصطلاحاً کشورهای «متروپل» می‌نامیدند، دیگر تولید فئودالی نبود بلکه «وجه تولید» جدیدی بود که در آن و در مرکزی‌ترین نقطه آن، صنایع فولادسازی و صنایع انرژی (ذغال‌سنگ و نفت) قرار داشت. صنایعی که همراه با بازرگانی خارجی (واردات انرژی و مواد خام و صادرات کالا)، تمامی شاکیله اقتصادی نظم جدید را تشکیل می‌دادند.

لنین در کتاب «امپریالیسم بالاترین مرحله رشد سرمایه‌داری» ضمن تأکید بر همین ویژگی‌ها، به یک نکته مهم اشاره کرده و می‌گوید «راه‌آهن» در آن دوره، زیرساخت وجه تولید جدید بود.

با یک مقایسه ساده می‌توان دریافت که طول راه‌آهن‌هایی که کشورهای متروپل در مستعمراتشان ساخته‌اند، بیشتر از میزان راه‌آهنی بوده که همین کشورها در داخل کشورهای خودشان و برای شهروندان خودشان ساخته‌اند!

کشورهای اروپایی ۱۲۲ کیلومتر راه‌آهن در فاصله ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۳ در داخل خاک خود ساخته‌اند.

ایالات متحده ۱۴۳ کیلومتر راه‌آهن در داخل خاک خود در همان بازه زمانی ساخته؛

ولی در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره آسیایی درست در

همان مقطع، ۲۲۲ کیلومتر راه‌آهن ساخته شده است!

در نتیجه کشورهای متروپل هیچ مشکلی در احداث راه‌آهن در کشورهای مستعمره خود نداشتند.

راه‌آهن، تله استعماری؟

(نگاهی به یک گزارش قدیمی از همان کتاب نوشته لنین)

بنا به گزارش کنسول «اتریش - هنگری» (در سائوپائولوی برزیل در همان دوره تاریخی)، «ساختمان راه‌های آهن برزیل با سرمایه‌های فرانسوی، بلژیکی، انگلیسی و آلمانی انجام می‌گیرد. این کشورها واگذاری اعتبارات مالی برای راهسازی را مشروط به آن می‌کنند که مصالح ساختمانی راه‌های آهن، از آنها خریداری شود.»

لنین در ادامه گزارش کنسول مزبور اضافه کرده است: «بدین سان می‌توان گفت سرمایه مالی به مفهوم واقعی کلمه، در همه کشورهای جهان، دام می‌گستراند.» (همان منبع ص ۹۶)

دامی که او می‌گوید همان راه‌آهن و تعهدات اسارت‌بار استعماری ناشی از آن است که دکتر مصدق نیز در نطق خود در مجلس شورای ملی به بخشی از آن اشاره کرده و گفته بود که «انگلستان، راه‌آهن ایران را با طرح‌های مورد نیاز خود ساخت و پول ساخت آن را هم از جیب مردم ایران بیرون کشید و آهن مورد نیاز (ریل‌های) آن را هم انحصاراً همان انگلستان به ایران فروخت» و به این ترتیب، در قیاس با سایر مستعمراتش، انگلستان در ساختن راه‌آهن سراسر استعماری ایران، سه‌قبضه سود برد! و این همه، از برکت بر تخت نشاندن مزدور دست‌نشانده‌ای هم‌چون رضاشاه بر مسند پادشاهی ایران بود! مصدق می‌گفت: «دولت انگلیس هر سال مقدار زیادی آهن به ایران فروخت و از این راه پولی را که دولت (ایران) از... نفت (سهم) می‌برد، (دوباره) وارد انگلیس کرد!» (خاطرات و تالامات مصدق ص ۳۴۸ تا ۳۵۱)

مصدق در جای دیگری در همین باره می‌گوید:

«علت سرنگرفتن ذوب‌آهن در این مملکت همین منافع متعارضه انگلیس است... علاقمندی دولت انگلیس به فروش آهن به قدری است که بعد از ۲۸ مرداد و سقوط دولت من یعنی در ۱۳ مهر ۱۳۳۲ «ایدن» به کاردارش در تهران «دنيس» رایت «امر نمود، پیشنهاد فروش آن را که در زمان تصدی من هیچ به ایران وارد نشده بود، هر چه زودتر به دولت ایران تقدیم کند و الحق که شاهنشاه هم در این باره هیچ فروگذار نغرموده و در آخر کتاب «مأموریت برای وطنم» در فصل ۱۴ می‌فرمایند «تاکید کردم و از وزیر مسئول خواستم برای اتمام یکی از خطوط آهن، تاریخ معینی را تعیین کند» و «ژرژ پنسی» یکی از مدیران عالی‌رتبه شرکت «یونایتد استیل» بزرگ‌ترین کنسرسیوم فولادسازی انگلستان هم به ایران آمد تا بتواند به‌طور مستقیم با عده‌پی وزرا و سایر مقامات عالی‌ه دولتی راه‌آهن، راجع به فروش ریل مورد احتیاج وارد مذاکره شود». «کیهان مورخ ۱۱ آبان ۱۳۴۰»

سابقه ساخت راه‌آهن در ایران، به قدمت دم و بازدم های «سرمایه مالی»

نگاهی به تاریخ توسعه سرمایه‌داری و خیز آن برای بلعیدن مستعمرات جدید، در کلیت مؤید نظری است که لنین در کتابش مطرح کرده است.

در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، کشورهای متروپل بنا به نیاز خود، هرگاه اراده کردند در یک گوشه ایران، یک خط راه‌آهن تأسیس کرده و پس از اتمام کارشان آن را به‌راحتی جابه‌جایی یک کمپ نظامی، جمع کرده و به نقطه دیگری منتقل نمودند! اولین راه‌آهن ایران در سال ۱۸۸۶ میلادی بین محمودآباد و آمل ایجاد شد اما بعداً با کارشکنی بلژیکی‌ها، منتفی و جمع‌آوری شد.

سال ۱۸۸۸ میلادی خط‌آهن شوش - شاه‌عبدالعظیم کشیده شد (ماشین دودی) که فرانسوی‌ها آن را ایجاد کردند و بعدها رضاشاه آن را جمع‌آوری کرد!

یک خط‌آهن بین بندر انزلی و پیربازار به رشت وجود داشته که یک لکوموتیو آن هنوز در داخل محوطه سازمان بندر انزلی نگهداری می‌شود و تاریخ ۱۸۴۸ روی بدنه آن دیده می‌شود. آن مسیر را رضاشاه جمع‌آوری و نابود کرد. این خط، ظاهراً قدیمی‌ترین خط‌آهن ایران است.

راه‌آهن بوشهر - برازجان به طول ۶۰ کیلومتر توسط انگلیسی‌ها در سال ۱۹۱۸ میلادی ساخته شد، اما انگلیسی‌ها پس از اتمام کارشان، آن

را «جمع» کرده و در عراق مجدداً «پهن» کردند!

راه‌آهن جلفا - تبریز به طول ۱۴۹ کیلومتر در سال ۱۲۹۵ توسط روس‌ها ساخته شد که خودشان به‌طور انحصاری از آن استفاده می‌کردند.

راه‌آهن میرجاوه به زاهدان نیز در سال ۱۲۹۹ افتتاح شد.

قدیمی‌ترین طرح راه‌آهن ایران

فریدون آدمیت در کتاب امیرکبیر و ایران ص ۴۱۶ به بعد، مفصلاً در مورد ساخت راه‌آهن در ایران در دوره امیرکبیر نکاتی نوشته که نشان می‌دهد در همان سالها، ایران در لیست کشورهای کاندیدای احداث راه‌آهن توسط انگلستان قرار داشته اما به‌علت شدت عقب‌افتادگی ایران، بی‌ثباتی سیاسی و... سرمایه‌گذاران انگلیسی حاضر به ورود به آن پروژه نشده‌اند!

مطابق این سند، اولین طرح راه‌آهن ایران در سال ۱۲۶۶ توسط یک مهندس انگلیسی به اسم «استفن‌سون» ریخته می‌شود، اما سفارت انگلستان در اسلامبول و تهران که اساساً روی اهمیت ترانزیتی و بازرگانی آن متمرکز بودند، روی آن طرح، ابتدا نظری اصلاحی دادند. متعاقباً سفیر انگلستان در منطقه به اسم «شیل» در نامه‌پی به پالمستون نخست‌وزیر وقت بریتانیا توضیح داد که از دولت و ملت ایران نباید انتظار کمک مالی داشت، دولت فقیر است و ملت عاری از نیروی فعال و مال‌اندیش! وی در همان گزارش، شرحی از ارزانی مزد کارگران داده و می‌نویسد:

«گرچه در ایران امنیت هست و راهزنی نیست اما...» و به این ترتیب احداث راه‌آهن در ایران را در آن تاریخ، مناسب نمی‌داند.

البته همین سفیر در گزارشی جداگانه به وزارت‌خارجه بریتانیا روشن‌تر حرف زده و ضمن توهین به مردم ایران، نسبت به تهدیدات سوء سپردن سرنوشت بازرگانی بریتانیا به راه‌ها و مردم ایران، ابراز نگرانی کرده، می‌گوید با ایجاد راه‌آهن برای ایران «در واقع منافع ملت متمدنی (انگلستان) را به‌عده دولتی نیمه‌وحشی (ایران) می‌سپاریم!»

او اضافه می‌کند: «سود انگلستان در این پروژه، در عمل کمتر از سود ایرانیان خواهد شد! ضمن این‌که ایجاد چنین شبکه‌پی از راه‌آهن در این منطقه، برای استمرار استعمار هندوستان هم مضر خواهد بود!» کتاب امیرکبیر و ایران - آدمیت ص ۴۱۷ به بعد

سازندگی و «تعهد اخلاقی»

اما یک جمله سفیر شاید نشان‌دهنده تمامی آن چیزی باشد که لنین در نظریه خود، به‌دنبال اثبات آن بوده است. سفیر بریتانیای کبیر در ایران در سال ۱۲۶۶ به وزارت‌خارجه متبوعش می‌نویسد:

«انگلستان هیچ تعهد اخلاقی ندارد که در برانداختن ویرانی و ناتوانی و فقر و وحشیگری (ایرانیان) تلاش کند.» (نامه سفیر «شیل» به پالمستون ۴ اوت ۱۸۵۰ میلادی - کتاب امیرکبیر و ایران - فریدون آدمیت ص ۴۱۸)

بدون نیاز به هر تفسیر و تحلیلی به اندازه کافی روشن است که پروژه احداث راه‌آهن توسط قدرتهای استعماری اروپا، نیاز حیاتی «سرمایه مالی» آنها بوده و به همین علت تماماً مشروط به شرایط مناسب بوده است. شرایطی که در زمان امیرکبیر فراهم نبود و در زمان رضاشاه و در غیاب رهبران ملی انقلاب مشروطه به‌خوبی فراهم شده بود.

یک واقعیت مشابه که از نظر لنین پنهان ماند

یک واقعیت دیگر که لنین به آن اشاره نکرده اما به همان اندازه راه‌آهن برای گسترش و تثبیت قدرت کشورهای استعمارگر بر ملل مشرق‌زمین اهمیت داشته، ایجاد و گسترش خطوط تلگراف در مستعمرات‌شان بوده است.

اهمیت خطوط تلگراف که با سیم‌کشی زمینی به‌وجود می‌آمدند، کمتر از اهمیت ایجاد راه‌آهن نبوده و چه بسا در بسیاری مواقع، زودتر از ایجاد راه‌آهن، در کشورهای مستعمره برقرار شده بودند.

خطوط تلگراف انگلیسی‌ها در سراسر ایران به‌ویژه در جنوب و مرکز کشور، گواه درستی این نکته است.

روس‌ها نیز اضافه بر تمامی خطوط تلگرافی که در مناطق مختلف احداث کرده بودند، یک خط تلگراف مستقیم از تهران به ستاد کل نیروهای قزاق در باکو داشتند و به و سیله آن می‌توانستند فرماندهی خود به نیروی قزاق مستقر در ایران و تهران را اعمال کنند.

بریتانیا ابتدا تماس تلگرافی لندن را با اسلامبول و سپس با بغداد برقرار کرد و از آنجا و به‌واسطه ایران، نهایتاً تماس مستقیم لندن با هندوستان را برقرار کرد و به این ترتیب، شبکه ارتباطی خود را در تمامی محدوده جغرافیای استعماری خویش گسترانید.

لیست خطوط تلگرافی که روس‌ها و انگلیسی‌ها در ایران کشیده و جمع‌آوری کردند، از لیست راه‌آهن‌ها که در فراز پیشین همین نوشته به آن اشاره شد، طولانی‌تر است.

خلاصه مطلب

راه‌آهن و تلگراف، به مثابه سیستم گردش خون و سیستم عصبی «سرمایه مالی»

واقعیت‌ها و اسناد و آمار نشان می‌دهند که گسترش شبکه‌های راه‌آهن و تلگراف در کشورهای مستعمره‌ای مانند ایران یا ترکیه و مصر و... ناشی از یک ضرورت استعماری (توسعه صنعتی کشورهای متروپل از جیب کشورهای مستعمره) بوده و ربطی به شاهان یا رؤسای جمهور کشورهای تحت سلطه یا خدیو مصر نداشته است.

راه‌آهن به مثابه «شبکه گردش خون» قدرتهای اقتصادی برآمده از دنیای پسافئودالی اروپایی، در سرتاسر کشورهای متروپل و اقمار مستعمراتی آنها (در آسیا، آفریقا و آمریکای مرکزی و جنوبی) عمل کرده است، همان‌طور که «شبکه گسترده خطوط تلگراف» و «گاهی تلفن نیز به مثابه «شبکه عصبی» آن پیکره اقتصادی رو به گسترش، کارکردی مشابه داشته است.

به این ترتیب روشن می‌گردد که گسترش شبکه‌های راه‌آهن و تلگراف، به عنوان یک ضرورت حیاتی «سرمایه مالی» اساساً خارج از اراده رضاخان و آتانورک و فلان سلطان عثمانی یا خدیو مصر، برنامه‌ریزی و اجرا می‌شده‌اند.

کما این‌که نقشه راه‌آهن سراسری ایران دهه‌ها پیش از ظهور رضاشاه در بریتانیا تنظیم شده و نسخه اصلی آن **در سال ۱۹۱۷ در یک کتاب افشاگرانه در هلند منتشر شد** و یک دانشجوی ایرانی (مهندس عطایی) آن را به عنوان یک سند استعماری در سال ۱۳۰۸ به اطلاع ایرانیان رساند و کمی بعد تحت فشار، ناگزیر از خودکشی در برلین شد. (کتاب گذشته چراغ راه آینده ص ۲۵ و ۲۶)

در این میان، رضاشاه تنها و تنها، مجری بی‌اراده آن طرح استعماری بود. طرحی که بعدها آن را به عنوان نماد سازندگی ایران نوین، در کارنامه خودش ثبت کرد!

رضاشاه پایان بخش نبرد بین «راه رشد دموکراتیک انقلابی» و «راه رشد وابسته»

در واقع، تمامی آنچه که در سال‌های انقلاب مشروطه و پس از آن تا روی کار آمدن و تثبیت رضاشاه در مقام سلطنت اتفاق افتاد؛

از سرکوب انقلاب مشروطه تا خاموش کردن آخرین اخگرهای آن انقلاب مانند

قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان

قیام جنگل در خطه شمال

قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان قیام و مقاومت میرزا محمد برازجانی و ناصردیوان کازرونی و...

تا بسیاری قیام‌های کوچک‌تر محلی در مناطق دیگر ایران،

تا سرکوب جامعه شهری و نهادها و انجمنهای اجتماعی بازمانده از انقلاب

مشروطه

و دیگر حرکت‌های تجدیدطلبانه مردم ایران در آن مقطع تاریخی،

همگی نماد کوشش مردم ایران برای پیوستن به جریان بزرگ زمان خویش (راه رشد مستقل پسافئودالی) و ایجاد یک جامعه مدرن و دموکراتیک با نهادها و انجمنهای مستقل مدنی بود.

نهادهایی که ضامن استحکام و استمرار حاکمیت مستقل ملی پیشرفته ایران باشند، امری که در صدر مطالبات انقلاب بزرگ مشروطه قرار داشت.

ارتجاع، استعمار و مزدوران داخلی استعمار، در جریان آن انقلاب و امواج بعدی آن، دقیقاً با همین خواسته مردم ایران و رهبران ملی آنان درافتادند تا نهایتاً موفق به سرکوب تمامی آنها و روی کار آوردن یک پادشاه مستبد و وابسته شدند.

رضاشاه، مجری ایرانی پیشبرد آن پروژه استعماری بود.

ایران در زمان رضاشاه به جای جهشی که هدف انقلاب مشروطه بود، توسط وی در بهترین حالت به کشوری کماکان عقب‌مانده با بافت اجتماعی اقتصادی «بورژوا ملاک» تبدیل گردید.

در حقیقت، خیزی که ایران با امیرکبیر برای احیای آزادی و پیشرفت ایران برداشته و با انقلاب مشروطه به اوجی نوین رسیده بود، در نهایت توسط استعمار، ارتجاع داخلی و عوامل مزدور آنها نهایتاً درهم شکست. رضاشاه، آغازگر سازندگی ایران نبود، او پایان بخش انقلاب مشروطه و قاتل آرزوی نوسازی ایران بود.

راه‌آهن در ایران دوره قاجار

سپس از راه مناطق جنوبی ایران (

خوزستان، فارس، کرمان و بلوچستان) به سند می‌پیوست. این طرح مورد توجه دولتمردان انگلیسی قرار گرفت و به دستور لرد پالمرستون مقرر شد که سفارت انگلیس در استانبول و تهران آن را بررسی کنند. کلنل شیل وزیر مختار وقت انگلیس در تهران در گزارشی که برای **وزارت امور خارجه** انگلیس تهیه کرد به مخالفت با آن پرداخت و آن را از نظر سیاسی و نظامی تهدیدی برای موقعیت و منافع انگلیس در منطقه و هندوستان دانست. از نظر شیل عقب‌ماندگی و ویرانی مشرق زمین، زمینه‌ساز چیرگی انگلیس بر این منطقه از جهان بوده است و خواهد بود و از آنجا که احداث راه‌آهن باعث **رشد**

هنوز چند سال از اختراع و پیدایش قطار و راه‌آهن در سال ۱۸۲۸م گذشته بود که در سال ۱۸۳۱م فکر احداث خط آهن از طریق قلمرو عثمانی تا خلیج فارس به ذهن صاحب منصبان و دولتمردان انگلیسی رسوخ یافت. در سال‌های بعد این فکر پخته‌تر و پرورده‌تر شد و به شکل طرح‌ها و نقشه‌هایی از سوی پاره‌ای از مهندسان انگلیسی مطرح شد.

ظاهراً نخستین بار در سال ۱۲۶۶ق/ ۱۸۵۰م همزمان با صدارت امیرکبیر، استفن سن مهندس انگلیسی طرحی برای اتصال اروپا به هندوستان به وسیله راه‌آهن ارائه کرد. در طرح او راه‌آهن از وین آغاز می‌شد و به بغداد و خلیج فارس و

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران خواهد شد، نتیجه‌ای جز تزلزل موقعیت انگلیس نخواهد داشت. شیل در گزارش خود به خطر بهره‌گیری **روسیه** تزاری از خط آهن ایران برای تهدید هندوستان نیز اشاره می‌کند. به هر حال طرح استفن سن برای اتصال اروپا به هندوستان از طریق ایران پیش نرفت و به جایی نرسید. در دهه‌های بعد نیز **رقابت** روس و انگلیس و بیم و هراس آنها از یکدیگر عامل بسیار مهمی در تعویق احداث راه‌آهن در ایران بود.

منبع: **دکتر داریوش رحمانیان، «مساله راه‌آهن در ایران عصر قاجار»، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام،**

فردای انقلاب

پس بر کمر ز شوق، بندم قطارِ خویش/
کین جوی و خشمناک.

انبوه توده ها، فریادِ مرده باد/
نزدیک می شوند، آمادهٔ جهاد
غرّنده همچو سیل، کوبنده همچو پتک/
توفنده همچو باد.

من بی خبر ز خویش، سرمست و بی قرار/
در پیشِ آن گروه، جویای کارزار
خوش، می دوم دلیر، کز روزگارِ خصم/
خوش برکشم دَمار.

فریاد می کشد، پس با سر سپید/
پیری از آن گروه، با قلبِ پر امید
ای یاوران به هوش! ای همراهان به پیش!
دشمن ز ره رسید!

سر نیزه های خصم، در نورِ آفتاب/
رخشد همی به چشم، چون موجها بر آب
نیرویِ دولت است، این لشکرِ عظیم/
سرکوبِ انقلاب.

رگبارهای تیر، ناگه ز هر دو سو/
بارد به رهگذر، ریزد ز بام و کو
عَلتم، من از میان، در حملهٔ نخست/
در خون خود فرو.

انبوهِ منقلب، کینخواه تر شود/
جوشد به کارزار، همراه تر شود
آرد چنان هجوم، ریزد چنان به خاک/
تا چیره ور شود.

فردای انقلاب، بر صحنِ کارزار/
نیمایِ من مرا، می جوید اشکبار
من مرده ام ولی، شادم که صد چو او/
شادند و کامکار.»

فریدون تولّی: شعر «فردای انقلاب» از کتاب «کاروان» (۱۳۳۱) برگزیده شده است، که در زیر می خوانید:

فردای انقلاب

«شیپورِ انقلاب، پر جوش و پرخروش/
از نقطه های دور، می آیدم به گوش
می گیردم قرار، می بخشدم امید/
می آردم به هوش.

فرمان جنیش ست، هنگامهٔ نبرد/
غوغایِ رستخیز، روزِ قیامِ مرد
جان می پرد ز شوق، خون می چکد ز چشم/
دل می تپد ز درد.

در تیره جنگلی، انبوه و دوردست/
بر طرفِ کوهسار، در پایِ رودِ مست
ناچیز کلبه یی ست، برپا ز دیر باز/
دیواره پر شکست.

بر شاخی از بلوط در آن مکانِ تنگ/
آویخته ز سقف، وارون، یکی تفنگ
قنّداقه پر غبار، وز گشتِ سال و ماه/
بی نور و تیره رنگ.

این همدم منست، کز روزگارِ پیش/
بیکار مانده است، بر جایگاهِ خویش
از جنگ و از شکار، محروم و بی نصیب/
افزوده تیرگیش.

شیپورِ انقلاب، پر جوش و پرخروش/
از نقطه های دور، می آیدم به گوش
می گیردم قرار، می بخشدم امید/
می آردم به هوش.

اندر پیشِ ز دور، فریادِ توده ها/
آید به دستِ باد، بر گوشِ من رسا
غوغایِ کارگر، هورایِ زنجیر/
فریادِ بینوا!

لختی به جایِ خویش، می ایستم خموش/
وانگه دوان دوان، خون در رگم به جوش
زی (=به سوی) کلبه می دوم، سویِ تفنگِ خویش/
می گیرمش به دوش.

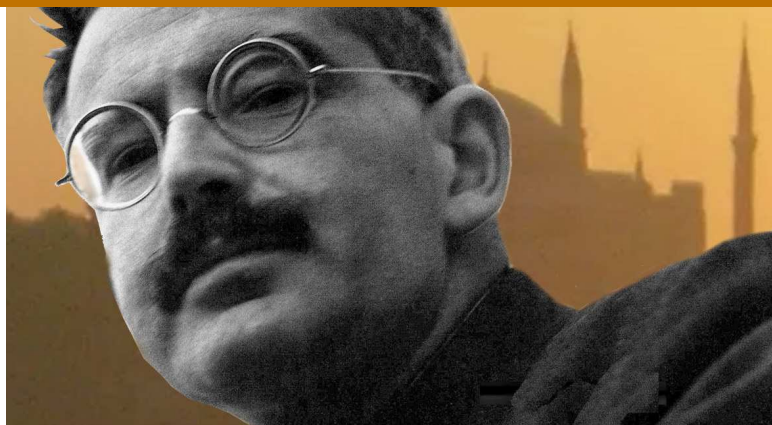
پاکیزه می کنم، قنّداقه اش ز خاک/
گردش به آستین، سازم ز لوله پاک

سرمایه‌داری به منزله دین

خدا نمرده است؛ به پول تبدیل شده است.

جورجو آگامبن در آخرین کتابش «آفرینش و آتارشی، اثر هنری و دین سرمایه‌داری» [1]، در جستاری به همین نام «سرمایه‌داری به منزله‌ی دین»، به موضوع باز می‌گردد.

آگامبن در آغاز نوشته‌اش به ارزیابی و تحلیل نوشته‌ی بنیامین می‌پردازد، و به دنبال آن در پی یک بررسی باستان‌شناختی عمیق در متون مسیحی و به خصوص در متون پولس می‌رود، و در این بین به کشف بزرگی دست می‌یابد که تکمیل‌کننده‌ی تحقیقات پیوسته‌ی عمرش در همین زمینه است: در قرون چهارم و پنجم میلادی در تاریخ الهیات مسیحیت اتفاقی می‌افتد که بی‌شباهت به یک زلزله نیست. اسقف اعظم بیزانس، آریوس ادعا می‌کند که مسیح با آن که همچون خدای پدر ذاتی ازلی است، اما ریشه در پدر دارد و قائم به ذات نیست، چرا که متفاوت از خدای پدر، دارای یک هستی تاریخی نیز هست. این ایده موجب درگرفتن مشاجرات پرخشونتی در دنیای مسیحیت آن روز می‌شود، که همان طور که می‌توان انتظار داشت، به پیروزی متالهان ارتدکس حاکم منتهی می‌شود. آنان اعلام می‌کنند که خدای پسر درست مانند خدای پدر ذاتی مطلق و ازلی-ابدی است، و به بیان دیگری آغاز (an-archic) است. نتیجه‌ای که آگامبن معتقد است از این ایده حاصل می‌شود، این است که وقتی خدای پسر، که کلام و پراکسیس خدای پدر است، بی‌آغاز و بی‌بنیان باشد، پس کلام او یعنی زبان هم فاقد بنیان است، و نه تنها زبان که پراکسیس و مشیت الهی که چیزی جز اکونومی [2] رستگاری و حکمرانی خدا بر جهان نیست نیز بی‌بنیان تلقی می‌شود. به نظر آگامبن، دین سرمایه‌داری ریشه در این بزنگاه تاریخی مسیحیت دارد، زیرا همین خصوصیت آنارکیک (بی‌زمانی، بی‌آغازی، بی‌بنیانی) مسیح‌شناسی را می‌گیرد و «تا حد افراط جلو می‌برد».



رادیو زمانه

۲۸ مرداد ۱۳۹۸ سخنی در معرفی دو متن با یک نام: «سرمایه‌داری به منزله‌ی دین»
خدا نمرده است؛ به پول تبدیل شده است.

جورجو آگامبن

قطعه‌ی «سرمایه‌داری به منزله‌ی دین»، یکی از نوشته‌های زودهنگام والتر بنیامین است (۱۹۳۱) که به خوبی نشان می‌دهد او در طول حیات نویسندگی‌اش، به رغم فرم پراکنده کارها و قطعه‌نویسی‌هایش فیلسوفی دارای خط مشی مشخص و اندیشه‌ای منظومه‌وار بوده است. بنیامین در این نوشته تنها در وجوه شباهت سرمایه‌داری و دین دقیق نمی‌شود؛ به این ایده‌ی رادیکال هم می‌رسد که این شباهت‌ها از اساس ریشه در این واقعیت دارند که سرمایه‌داری خود از دین (مسیحیت) نشئت گرفته است، و از همین رو، چنان درهمه‌ی خانه‌های ذهن ما نفوذ کرده است که نیچه، فروید و مارکس، یعنی سه پیشگام بزرگ مدرنیته (صفتی که سال‌ها بعد میشل فوکو بدون آنکه از بنیامین خبر داشته باشد، به این سه اندیشمند نسبت می‌دهد) را نیز اغوا کرده است. چنین نقد تندی به این سه اندیشمند بزرگ که اندیشه‌هایشان هم امروز برای ما حاوی هسته‌های تأمل‌برانگیز فراوانی است که هنوز کشف نشده‌اند، پیش از هر چیز نشانگر و نویدبخش راه جداگانه‌ای است که بنیامین جوان در

ساخت اندیشه‌ی فلسفی در حال گشودنش بود.

والتر بنیامین

یکی از تحلیل‌های بسیار مهم بنیامین در خصوص سرمایه‌داری به منزله‌ی دین، تحلیل ایدئولوژی نومیدی و یأس است که با پاگرفتن جامعه‌ی صنعتی، به سرعت انتشار غده‌ای سرطانی، در بدنه‌ی تمام جوامع بشری رسوخ کرد؛ و همین از دید بنیامین، امید سَرّ سرمایه‌داری است. از منظر بنیامین، لیبرالیسم و کیش سوسیال دمکراسی و نظام پارلمانی از مظاهر این نومیدی و یأس‌اند. و این در حالی است که بنیامین خود به دنبال فلسفه‌ای بود که راه گشایشی در این بن بست فکری-سیاسی ایجاد کند. در همین پیوند فکری بود که دهه‌ها بعد تئودور آدورنو در اخلاق صغیر نوشت: «کسی که در نومیدی می‌میرد، تمام عمرش را در بیهودگی سر کرده است.»

شرحی که میشل لووی، فیلسوف برزیلیایی-فرانسوی بر قطعه‌ی بنیامین نوشته است، پیش از هرچیز در حکم یک درس تمام و کمال به ماست تا یاد بگیریم یک متن را چگونه بخوانیم: خوانشی کلمه به کلمه یا رجوع به تمام کتاب‌ها و نام‌هایی که بنیامین نوشته یا یادداشت کتاب‌شناسی‌اش به آنان اشاره کرده است، و بالاتر از آن ارائه‌ی ترجمه‌ای جدید که بسیاری از نکات مبهم، یا تاریک، و گاهی نادرست در ترجمه‌های پیشین را روشن می‌کند.

بازاندیشی در خصوص آنارشیزم ما را به کتاب‌های دیگر آگامبن و به خصوص به The Time that Remains و The Kingdom and Glory باز می‌گرداند.

مایل



پانویس‌ها

[1] Giorgio Agamben: Creation and Anarchy, The Work of Art and the Religion of Capitalism, Stanford University Press 2019.

[2] oikonomia واژه‌ای است که آگامبن بسیار درباره اش نوشته است و تبارشناسی اش را از متون فلسفه‌ی کلاسیک یونان و روم باستان تا الهیات مسیحیت و به خصوص پولس و از آنجا تا متون کارل اشمیت دنبال می‌کند. مسئله برای او نه فقط معنای اتمولوژیک این واژه: «تدبیر منزلداری» است و نه آنچه ما امروز به آن /اقتصاد یا دانش /اقتصاد (Economics) می‌گوییم. یکی از مترجمان زبان انگلیسی آگامبن به نام لیدل-اسکات با مشورت از او معادل management (مدیریت) را برای ایکونومیا پیشنهاد کرده است، و ما نیز به تبع او در ترجمه‌ی خود همین معادل را به کار می‌بریم.

نیستم کسی را به یک بنیان استوار و تام در هستی فراخوانم: حتی اگر ما زمانی صاحب چنین بنیانی بوده ایم، آن را امروز مطمئناً از دست داده ایم یا راه نیل به آن را فراموش کرده ایم. با وجود این، بر این باورم که یک درک روشن از آنارشی عمیق جوامعی که در آن به سر می‌بریم، تنها راه درست برای مطرح کردن مسئله‌ی اقتدار، و در آن واحد، مسئله‌ی آنارشی است. راستین است. آنارشی چیزی است که تنها زمانی ممکن می‌شود که ما آنارشی اقتدار را درک کنیم. »

مفهوم لیبرالی آزادی انسان از منظر آگامبن دقیقاً ریشه در جدایی عمل انسانی از هستی دارد. اگر در فلسفه‌ی یونان بوستان، عمل انسانی ریشه در هستی اش داشت، از این به بعد، پیوند بین این دو برای همیشه گسسته است و انسان «آزاد» است، یعنی محکوم است به بخت و اقبال و بی اطمینانی. «عبارت برای همیشه در جمله‌ی اخیر مهم است، زیرا نسخه‌ی درمان این عارضه، از منظر آگامبن، در بازگشت به جهان کهن نیست: «در برابر آنارشی اقتدار،

«ملت گدایی می‌کند، آخوند

(آقا) خدایی می‌کند»،

«چپاول گرونی، زمان سرنگونی»

جبهه ملی ایران: با فقدان آزادی و استقلال همان

شرایط پس از کودتای ۲۸ مرداد همچنان پا بر

جاست. ملت ایران باید حاکمیت ملت را محقق کند

زمینه و استعداد داخلی، دشمنان آزادی و استقلال بهره گرفتند و ضربه بر پیکر تناور تهضت بزرگ ملی به رهبری دکتر مصدق وارد نمودند.

از دوران مشروطیه به‌ویژه از دوره درخشان تهضت ملی ایران، همواره نبرد میان دو جریان بوده است؛ جریان ملی استقلال‌طلب، آزادی‌خواه، دموکرات و جریانی که با اختناق، کودتا، سرکوب و البته همبستگی و وابستگی با ابر قدرتها قصد استقرار استبداد را داشته است. به باور ما همچنان این جدال وجود دارد، زیرا خط و ربط و فضای کودتای ۲۸ مرداد در مناسبات سیاسی ایران، منطقه و قدرت‌های جهانی همچنان حاکم است. ما بر این باوریم که انقلابی که در ادامه تهضت ملی ایران و در پاسخ به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هدفش استقرار همان اهداف تهضت ملی یعنی استقلال و آزادی و حاکمیت ملت در قالب جدید نظام جمهوریّت عرفی بود، باز هم توسط نیروهای اقتدارگرا و انحصارطلب، سرکوب و نفی شد. پیش‌نویس قانون اساسی مصداق بارز آن اهداف بود که دیدیم ابتدا با تبدیل مجلس مؤسسان به مجلس خبرگان و سپس کنار نهادن آن پیش‌نویس، به‌ویژه پایمال کردن رکن اصلی پیش‌نویس یعنی حاکمیت ملت، توسط همفکران و پیروان «مظفر بقایی» یعنی یکی از عوامل کودتای ۲۸ مرداد، نخستین ضربه را بر پیکر جنبش انقلابی ایران وارد کرد.

چهل سال پس از پیروزی انقلاب ۵۷ ما همچنان گرفتار تداوم همان جریانات و خطوط فکری کودتاگران هستیم که با زیر پا نهادن آزادی‌های اساسی ملت ایران و تکیه بر قدرت‌های بیگانه بر سرنوشت این ملت و آینده این کشور حاکم هستند. کودتای ۲۸ مرداد یکی از رویدادهای ننگین و جنایت‌بار تاریخ بشری است، زیرا نه تنها یگانه دولت ملی و دموکرات ایران‌زمین را سرنگون کرد که پایه‌های نظام دموکراسی در منطقه و جهان را که می‌توانست، الگوی ثوینی در قلمرو حاکمیت ملت‌ها، مبتنی بر استقلال و آزادی و نظریه جدید «موازنه منفی» دکتر محمد مصدق، صلح، دوستی، برابری و روابط عادی جهانی مسالمت‌آمیز غیرخصمانه باشد، در منطقه و جهان سد نمود. با این حال بر این باور هستیم، که نه تنها روش‌ها و پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد همواره امری مستمر تاریخی است، بلکه باید از آن درس و اندرز گرفت. تا با واکاوی دقیق آن، بتوانیم مسائل اکنون و آینده را با نگرشی عمیق‌تر شناسایی و حل کنیم.

مهم‌ترین درس کودتای ۲۸ مرداد که می‌تواند برای امروز ما پندآموز باشد این است که «استبداد» بدون وابستگی به ابرقدرتها ممکن نیست. حکومت‌های استبدادی چون پایه‌های مشروعیت‌بخش ملی و مردمی ندارند، برای برقراری و ماندگاری خود نیازمند به همبستگی و وابستگی با ابرقدرتها هستند. بنابراین استبداد بدون استیلا یا بیگانه، امکان استقرار را ندارد. از سوی دیگر استیلاء و مداخله‌جویی بدون وجود زمینه و استعداد داخلی و وجود جریان‌های مزدور و ضد ملی امکان بروز و ظهور نمی‌یابد. هر چقدر در هیأت حاکمه، جریان و نیروهای سیاسی چنین استعداد و زمینه مداخله‌خواهی و بیگانه‌گرایی نباشد، استقرار استیلا یا خارجی ناممکن‌تر خواهد بود. در کودتای ۲۸ مرداد، به‌رغم پشتیبانی آحاد ملت از دولت ملی، اما قدرت‌های کودتاچی، از آن

تهضت ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق و با پشتیبانی و حمایت افکار عمومی ملت ایران توفیق یافت، قانون ملی شدن صنعت نفت را به تصویب نهایی برساند، آنگاه در تاریخ هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ دکتر مصدق، جهت اجرای قانون ملی شدن نفت مسئولیت دولت را پذیرفت و دولت ملی را تشکیل داد. دولت ملی دکتر مصدق در زمانی کمتر از دوماه از شرکت نفت ایران و انگلیس خلعید نمود و به قانون ملی شدن نفت جامه عمل پوشاند و با انجام این کار بزرگ استقلال کشور را محقق ساخت. دولت ملی مصدق در مدت دو سال و چهارماه حکومت خود با برقراری آزادی که شرط لازم برای توسعه و پیشرفت است، توانست با انجام اصلاحات بنیادی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گام‌های بلندی در جهت توسعه و اعتلای کشور بردارد و الگوی موفقی از یک حاکمیت ملی را به نمایش بگذارد که این الگو نه برای قدرت‌های استعماری خارجی و نه برای ارتجاع مزدور داخلی قابل تحمل نبود. لذا دستگاه‌های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا با گرفتن تأیید از اتحاد جماهیر شوروی، دست در دست مزدوران داخلی خود نهادند و با هزینه کردن چند میلیون دلار طرح کودتای ننگین ساخته و پرداخته خود را در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اجرا گذاشتند و دولت ملی و مردمی مصدق را ساقط کردند و خط آزادی و استقلال، عدالت، پایداری و پاکدستی را برچیدند و راه تداوم حاکمیت ملی و توسعه و رفاه ملت ایران را بستند و کاخ آمال و آرزوهای این ملت را به آتش کشیدند. اما ملت شرافتمند ایران، ۲۵ سال پس از آن کودتای شوم توانست، به منظور به دست آوردن آزادی و استقلال و حاکمیت ملی، حکومت کودتا را از قدرت به‌زیر بکشد و با این اهداف بود که انقلاب ۱۳۵۷ به پیروزی رسید.

اما متأسفانه اکنون با گذشت ۶۶ سال از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و

ملت شریف ایران!

آنچه که جبهه ملی ایران به عنوان «بازسازی استبداد» به‌ویژه پس از انقلاب از آن یاد می‌کرد، براساس همان دیدگاهی بود که در کودتای ۲۸ مرداد شاهد آن بودیم. نه تنها اقتدارگرایان با ایجاد بحران، استبداد گذشته را تدوام بخشیدند، بلکه آن استبداد را در قالب جدیدی بسط و گسترش و به مراتب استبداد خشن‌تری را نسبت به دوره پهلوی آفریدند. ضمن این‌که ابزار، عوامل، اهداف کودتا و تفکر حاکم بر جریان‌های کودتاچی حتی گفتمان دربار پهلوی، به نحوی هم در بازسازی استبداد پس از انقلاب و هم حاکمیت برآمده از آن نقش داشتند. به عنوان نمونه افراد و جریان‌هایی که به اشکال گوناگون در کودتای ۲۸ مرداد دست داشتند و هر لحظه اسناد جدیدی از نقش آنان در کودتا رونمایی می‌شود، نامشان در خیابان‌های پایتخت و شهرستان‌ها نقش بسته است. این تنها یک نام‌گذاری ساده نیست، بلکه نشان و نمادی از تدوام آن خط و ربط فکری در هیأت حاکمه است و حتی شوربختانه برخی از میراث‌داران آن تفکر، از قدرت‌مداران پس از انقلاب شدند.

این تنها بخش کوتاهی از شرایط بازسازی استبداد دوره پس از کودتای ۲۸ مرداد، در نظام حاضر است. پس از برگزاری مجلس خبرگان قانون اساسی، کشور ما با مُعضلی مواجه شد که بیشتر بحران‌های پس از آن دوره تا زمان کنونی، جملگی برآمده از آن مُعضل بود. طرح اِشغال سفارت آمریکا که پیامد زدوبند محرمانه‌ی برخی از قدرت‌مندان با نمایندگان

قدرت‌های بیگانه بود، موجب بحران ۴۴۴ روزه گروگان‌گیری شد، بحرانی که حمله عراق به ایران، یکی از پیامدهای نخستین آن بود. پاسخ غیورانه به عراق توسط نیروهای مسلح به‌ویژه دفاع جانانه ارتش ملی ایران، موجب عقب‌نشینی صدام شد. تا جایی‌که سران کشورهای اسلامی، به‌ویژه سران کشورهای غیر متعهد، میانجی صلح شدند؛ اما نه تنها جنگ به سود منافع سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی قدرت‌های بیگانه ادامه پیدا کرد، بلکه با یک شیخون به سرکوب نیروهای مخالف پرداختند، که در نهایت قلع و قمع نیروهای دگراندیش و اعدام هزاران جوان این سرزمین از بهار ۱۳۶۰ تا تابستان ۱۳۶۷ را در پی داشت. که همچنان نیز ادامه دارد.

ملت شریف ایران!

همچنان خطوط بارز استبداد پس از کودتا، به شکل نظام‌مندی وجود دارد. رژیم کودتا به هیچ عنوان پایگاه ملی و مردمی نداشت و طبعاً قدرت‌های بیگانه موجب برقراری آن شدند. تمام هدف تَهْضت ملی و دکتر مصدق پایداری استقلال و آزادی بود. اما رژیم برخاسته از کودتا با روابط غیر انسانی و ضد ملی، به‌ویژه در ابعاد تسلیحاتی، انعقاد قرارداد کنسرسیوم و برقراری استبداد، اختناق و تسلیم در برابر قدرت‌ها، استقلال کشور عزیز ما را پایمال کرد. آنچه که در پس از انقلاب، در فرآیند بازتولید استبداد پدید آمد، دقیقاً تحقق همان روابط بود. هیأت حاکمه با عدول از سیاست مستقل ملی، ایرانی و متکی شدن به قدرت‌های بیگانه و ورود در مناقشه بین قدرت‌ها و از سوی دیگر با تحریک قدرت‌های فرامنطقه‌ای به حضور

نظامی و اطلاعاتی در پیرامون ایران‌زمین، نه تنها موجب فضای جنگی شده، بلکه با ایجاد بحران، فضای سنگین رُعب و وحشت را در بین آحاد جامعه ایجاد کرده است. شوربختانه دولت‌های غربی، گرچه ژست حقوق بشری به خود می‌گیرند، اما در عمل به نحو دیگری اهداف کودتای ۲۸ مرداد را ادامه می‌دهند. آنان با روش‌های فشار، تهدید و تحریم، ایجاد فضای جنگی در منطقه، خود یکی از عوامل تکوین، بازسازی و تثبیت استبداد از ابتدای انقلاب تا زمان کنونی بوده‌اند.

اکنون حکومت با انعقاد کنوانسیون حقوقی دریای مازندران و آنچه که در جریان استفاده روسیه از پایگاه هوایی نوژه شاهد آن بودیم، از یک سو به‌طور مستقیم به اتحاد استراتژیک با روسیه دست زده و مشغول باج‌دهی به این کشور است و از سوی دیگر با سوءسیاست‌های دیپلماتیک و نظامی، رفته رفته ایران را با تجاوز و اشغال نظامی آمریکا و غرب در خلیج فارس روبرو می‌نماید. در نتیجه این سوءسیاست‌ها، منطقه آبستن حوادثی شده که احتمال رویدادهای هولناک را هر روز بیشتر می‌کند. ملت ایران به‌رغم استبدادزدگی اما همواره «استقلال ملی» را پاس داشته است و نیک پیداست که تحقق استقلال ملی در گرو آزادی و حاکمیت ملت است. بنابراین بجاست آحاد ملت پیش از هر رویداد ویران‌گر و غیر قابل جبرانی، همواره در پی تحقق آزادی و حاکمیت ملی باشند.

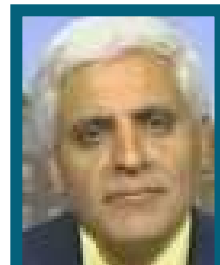
۲۸ مرداد ۱۳۹۸

تهران - هیأت رهبری اجرائی جبهه ملی ایران

سرنگونی کل نظام فاسد

حکومت اسلامی هدف ما است

شش گاو مقدس استعمار طلبان،



مجید محمدی

استعمارطلبان ایالات متحده آمریکا را مقصر همه‌ی امور شرّ در عالم تصور می‌کنند و این کشور را مسئول جبران یا حل آنها. - گاو مقدس «صلح‌طلبی» فقط زمانی که پای آمریکا و اسرائیل در میان باشد در میدان سیاست حاضر می‌شود. - استعمارطلبان آگاهانه میان «جنگ برای براندازی رژیم‌ها» و «جنگ متناسب برای دفاع از خود» خلط می‌کنند. - گاو مقدس «جامعه دینی» قرار است دینی بودن حکومت را برای دموکراسی‌خواهان داخلی و خارجی توجیه کند. - گاو مقدس «اسلام رحمانی» پس از آن خلق شد که اسلامگرایان دمار از روزگار مردم ایران در آوردند. - گاو مقدس «اصلی بودن قدرت اصلاح‌طلبان» همچنان باید بر دوش رعایا حمل شود. - نازک‌دلان شیعه هر روز به همه‌ی عالم توهین می‌کنند و هرگونه نقد آنها اسلام‌هراسی قلمداد می‌شود! همه‌ی گروه‌هایی که خواهان تداوم جمهوری اسلامی هستند و به روش‌های بسیار متنوع تلاش می‌کنند این نظام ادامه پیدا کند (اعم از اقتدارگرا، اصلاح‌طلب مذهبی و سکولار، چپ‌های ضدامپریالیست، پست مدرن‌ها و نسبیت‌گراها، اسلامگرایان شیعه و سنی و غیره) در باور به شش گاو مقدس با هم همراهی دارند. این گاوهای مقدس خیش حکومت را بر زمین مردم فلاکت‌زده می‌رانند و کرسی تاراج حکومت را در سرزمین‌های اشغال‌شده سرپا نگاه می‌دارند. در میانی فکری طیف استعمارطلبان که از آن در اینجا سخن می‌گویم

سروش و مصباح، محسن کدیور و علی خامنه‌ای، حق‌نگهدار و جلایی‌پور، اشکوری و محسنی اژه‌ای، زیباکلام و عادلخواه، اعضای شورای مشورتی و هیئت مدیره‌ی نایاک و خبرگزاری فارس، محمد خاتمی و مدیران و برخی کارکنان بی‌بی‌سی فارسی و رادیو فردا، بهنود و مهاجرانی، سعید حجاریان و یوسف اباذری، و حسین شریعتمداری و جیسون رضاییان اشتراک نظر دارند. تعجب نمی‌کنید که همه‌ی اینها با همه‌ی تفاوت‌هایشان از حامیان جنبش‌های اسلامگرا مثل حزب‌الله لبنان و حوثی‌های یمن (به دلیل نفرت از اسرائیل و عربستان سعودی) و طرفداران سیاست‌های جمهوری اسلامی هستند؟ این حمایت هیچ چیز به شما نمی‌گوید؟

۱. «غرب استعماری و اسرائیل به عنوان فرزند نامشروع آن»

نه تنها اسلامگرایانی که به وجود شیطان باور دارند بلکه بی‌دینان استعمارطلب، آمریکا را شیطان (امپریالیست) می‌دانند به این معنا که ایالات متحده‌ی آمریکا را مقصر همه‌ی امور شرّ در عالم تصور می‌کنند و این کشور را مسئول جبران یا حل آنها. سرمایه‌داری، فردیت‌باوری، حاکمیت قانون، آزادی‌های چهارگانه بعلاوه آزادی مذهبی، بخشی از ایده‌های آمریکایی بوده و هستند. استعمارطلبان کم و بیش با این ایده‌ها با توجیهات گوناگون از حمله عدالت‌خواهی (عدالت توزیعی و نه قضایی)، ملی‌گرایی (عشق به وطن رها شده)، و مبارزه با استعمار (توهمی) مخالف هستند. استعمار در عالم واقع هم وجوه مثبت و هم وجوه منفی داشته است اما گاو مقدس «مبارزه با استعمار» وجوه مثبت آن را از نظرهای پنهان می‌سازد. پاکستان و هند امروز را با ایران مقایسه کنید. هرچه نکات مثبت در نهادهای این دو کشور وجود دارد میراث استعمار بریتانیاست.

این جماعت دولت-ملت اسرائیل را نامشروع یا ظالم می‌دانند. از اینها باید پرسید اسرائیل غیر از انحلال یا نابودی خود چه باید بکند تا آنها راضی شوند؟! همچنین از آمریکا می‌خواهند همه نیروهایش را از همه‌ی نقاط دنیا جمع کند (تا مادورو، کاسترو، پوتین و

خامنه‌ای جای آنها را پر کنند) اما به همه‌ی دنیا باج بدهد چون ثروتمند است. ایرانیان برای استعماری که هیچوقت نشده‌اند و کودتایی که هیچوقت صورت نگرفته همچنان باید از غرب متنفر باشند. معلوم نیست اسرائیل به آنها چه کرده است!

۲. «با هر نوع جنگ مخالفیم»

استعمارطلبان اگر حزب‌الله و حماس به اسرائیل حمله کنند و اگر اسرائیل پاسخ بدهد ضدجنگ می‌شوند. اگر جمهوری اسلامی هواپیمای آمریکایی را ساقط کند طرفدار جنگ‌اند و اگر آمریکا بخواهد پاسخ دهد صلح‌طلب می‌شوند. کسانی که سخن فوق را می‌گویند در هشت سال جنگ ایران و عراق اکثراً شعار «جنگ جنگ تا فتح کربلا و قدس» می‌دادند. در سال‌های اخیر هم از دخالت جمهوری اسلامی در جنگ یمن و سوریه و عراق و افغانستان حمایت کرده یا در برابر آن سکوت کرده‌اند. اما هنگامی که با تحریکات جمهوری اسلامی نوبت به مقابله‌ی غربیان با رژیم تروریستی و مهاجم جمهوری اسلامی می‌رسد صلح‌طلب می‌شوند. گاو مقدس صلح‌طلبی فقط زمانی که پای آمریکا و اسرائیل در میان باشد در میدان سیاست حاضر می‌شود و نه در مواردی که پای روسیه و چین و کوبا و جمهوری اسلامی در میان است.

از نگاه گروه فوق هرکس با آنها مخالف باشد جنگ‌طلب است. از نگاه آنها دولت‌های غربی حق دفاع از خود و تامین امنیت خود را ندارند و هرگونه اقدام دفاعی آنها جنگ‌طلبانه است. زیرکی آنها در خلط میان «جنگ برای براندازی رژیم‌ها» و «جنگ متناسب برای دفاع از خود» است و تفاوتی میان اولی که نامشروع و دومی که مشروع است قائل نمی‌شوند. همچنین میان جنگ همه‌جانبه و جنگ موردی تفاوتی نمی‌گذارند. همه‌ی جنگ‌ها جنگ همه‌جانبه نیستند.

۳. «مردم همینها را می‌خواهند»

استمرارطلبان معتقدند که حتی اگر انتخابات آزاد باشد و دوباره برای ماهیت رژیم و قانون اساسی رأی گرفته شود کم و بیش مثل سال ۵۸ مردم به همین حکومت و حاکمان رأی می‌دهند. آنها اگر اصلاحی را هم تصور کنند، به دست همین ارادل و اوباش و هم‌پیمانان تحصیلکرده و غرب رفته‌شان ممکن می‌بینند. به عنوان نمونه می‌گویند پیشرفت کند و تدریجی زنان در حضور اجتماعی را باید به دست همین جمعیت رهپویان و مؤتلفه و ایثارگران سپرد چون آنها حداقل اگر کاری بخواهند انجام دهند در آن پیگیر هستند و قدرت دارند.

مشکل این دیدگاه آن است که کاملاً مبتنی بر ظن و گمان و تصورات بیهوده از جامعه است. شاید نتوان گفت که مردم ایران آماده‌ی دموکراسی آمریکایی‌اند اما در مقابل هم دشوار بتوان گفت که حکومت ولایت فقیه را پس از چهل سال تجربه می‌خواهند. گاو مقدس «جامعه دینی» قرار است دینی بودن حکومت را برای دموکراسی‌خواهان داخلی و خارجی توجیه کند.

۴. «قدرت اصلاح‌طلبان اصلی و

بقیه مسائل فرعی است»

چهار دهه است که استمرارطلبان به زنان گفته‌اند آزادی‌های آنها در مقابل مشارکت و رقابت سیاسی (رأی به اصلاح‌طلبان) یا توسعه (ثروت‌اندوزی کاست حاکم) فرعی است و آنها نباید بحث حجاب یا حقوق خانواده یا

اشتغال خود را مطرح سازند گویی اینها هیچ ربطی به توسعه و مشارکت و رقابت ندارد. در همین دوره به جوانان گفته شده آزادی روابط صمیمی، رفتن به ورزشگاه و کنسرت و استفاده از ماهواره و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی مجازی فرعی است. اگر اینها فرعی است پس اصلی چیست؟ لابد دودیدن پشت اتومبیل محمد خاتمی یا حسن روحانی یا رفتن به سر صندوق برای رأی دادن به فلاحیان و درّی نجف آبادی به عنوان نامزدهای اصلاح‌طلب خبرگان. گاو مقدس «اصلی-فرعی» همچنان باید بر دوش رعایا حمل شود. کسانی که با این گاو مقدس مخالفت کنند نیز خیانتکار هستند؛ «براندازان، اصلاح‌طلبی را مانع خیانت خود می‌دانند» (محمد خاتمی، کیهان لندن ۱۶ مرداد ۱۳۹۸). سه دهه است که جناح اصلاح‌طلب می‌گوید راه دموکراسی رقابت درونی در کاست حاکم است ولی رژیم اقتدارگراتر و تمامیت‌خواه‌تر شده است.

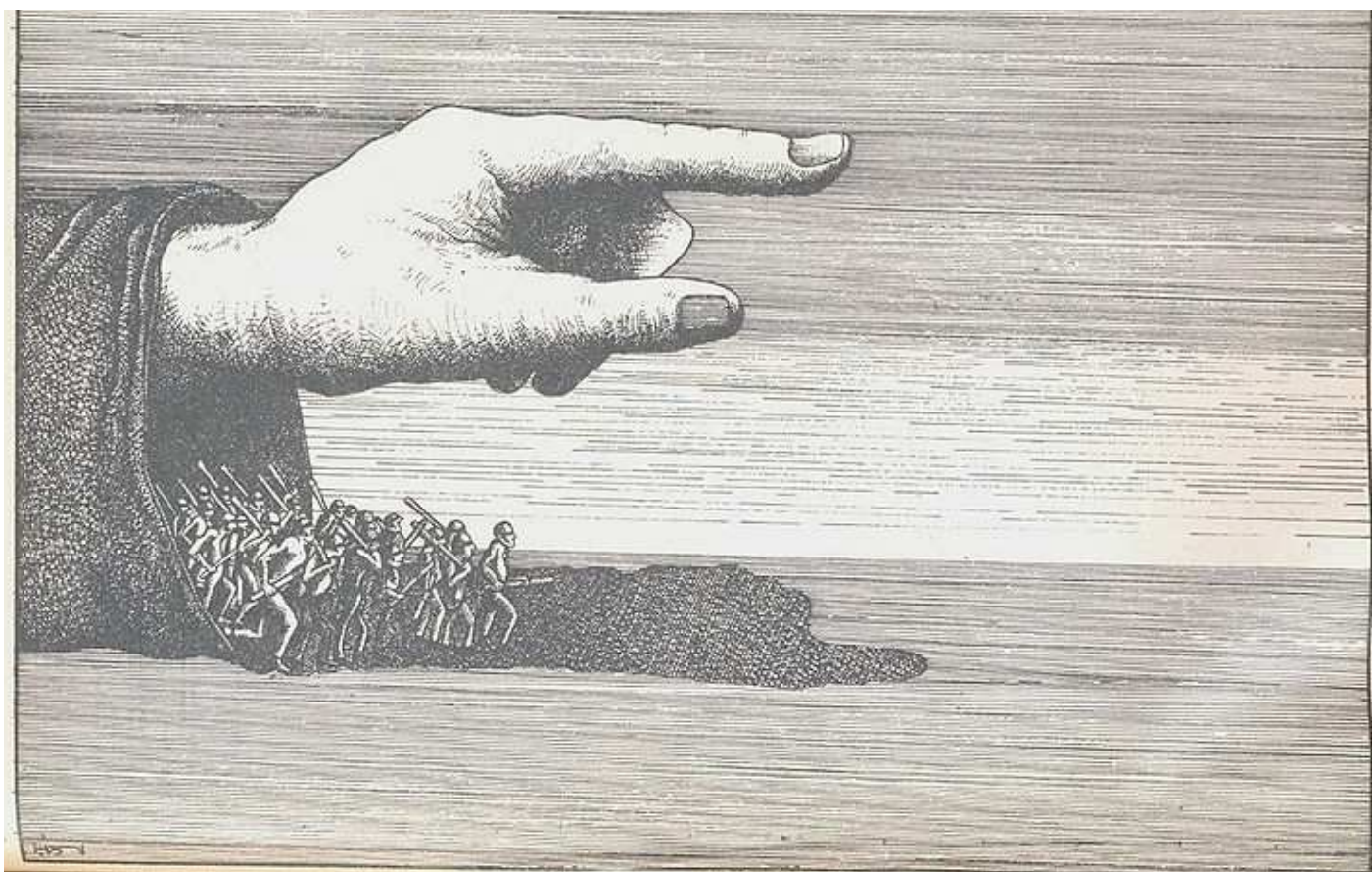
۵. «مقدسات مردم»

این گاو مقدس بر اساس این افسانه ساخته شده که مردم ایران همگی با هم مقدساتی مثل مراجع شیعه یا مقدسان شیعه یا رفتارهای و نمادهای مقدس دارند و کسی که می‌خواهد در این جامعه کار و زندگی کند باید در مورد آنها دهانش را ببندد تا مبادا به احساسات مردم نازکدل دیندار خدشه‌ای وارد آید. این در حالیست که این مردم «نازکدل» به

باورهای هر گروهی غیر از خود در عالم هر روزه توهین می‌کنند. بخشی از این نازکدلان همیشه آماده‌ی حمله و لت و پار کردن کسانی هستند که مثل آنها فکر یا رفتار نمی‌کنند و هرگونه نقد آنها اسلام‌هراسی قلمداد می‌شود.

۶. «اسلام رحمانی»

گاو مقدس اسلام رحمانی پس از آن خلق شد که اسلام‌گرایان دمار از روزگار مردم ایران در آوردند. مردم ایران بعد از انحصاری شدن قدرت در دست روحانیون شیعه و پاسدارانشان و بعد از انحصار ثروت و منزلت‌ها و فساد و ائتلاف بی حد و حساب متوجه شدند که چه کلاه گشادی بر سر آنها رفته است. در این ماجرا طبعاً بخش‌هایی از جامعه از اسلام فاصله گرفتند. استمرارطلبان برای نجات اسلام و حفظ نقش آن به عنوان عامل مشروعیت‌بخش به حکومت دینی و اعمالش، گاو «اسلام رحمانی» را خلق کردند تا مبادا ذره‌ای از امتیازات و رانت‌های پیدا و نهان آنان کاسته شود. اسلام همانند همه‌ی ادیان دارای وجوه مثبت و منفی و رحمانی و قساوت‌آمیز بوده و هست. به زیر قالی فرستادن جنایات و فسادها و نامردمی‌های مسلمانان تحت لوای اسلام (که در شریعت و گسترش‌طلبی‌ها منعکس شده) از کارکردهای هیولای مقدس اسلام سیاسی یا «اسلام قدرت» است.



اسناد دولت امریکا: سفیر امریکا چه سفارشی به شاه در باره کودتای ۲۸ مرداد کرد؟ تداوم تحریف تاریخ توسط فرح و رضا پهلوی! + سند

ژاله وفا

سایت انقلاب اسلامی در هجرت: برگم

انتشار اسناد مکرر و اعتراف سران امریکایی (بیل کلینتون، رئیس جمهوری و مادر آلبرایت، وزیر امور خارجه حکومت کلینتون و نیز مقامات انگلیسی) درباره تصدی کودتای ۲۸ مرداد توسط سیا و اینتلیجنت سرویس و پوزش آنها از مردم ایران بخاطر براندازی حکومت مصدق، شاه و خانواده پهلوی، از جمله فرح پهلوی و فرزندش، آن را رستاخیز ملی، قیام ملی، افسانه... توصیف می‌کنند و تصدی کودتا توسط حکومت‌های وقت انگلیس و امریکا را منکر می‌شوند.

رژیم شاه، هر سال، سالگرد کودتای ننگین ۲۸ مرداد را جشن می‌گرفت. هم تظاهرات برقرار می‌کرد و هم وسائل ارتباط جمعی موظف بودند در ستایش آن کودتا بگویند و بنویسند. مقامات اداری به دستور و مدیران شرکتها، برای دستیابی بیشتر به درآمدهای بادآورده نفت، خود را مجبور می‌دیدند آن کودتا را رستاخیز ملی بخوانند و به شاه تبریک بگویند. شماری از سرسپردگان به بیگانه که واقعیت کودتا را نمی‌توانند انکار کنند، به تکرار، از لزوم «گذشته را به گذاشته بازگذاشتن» سخن می‌گویند. اما به خود نمی‌نگرند تا ببینند سرسپردگی به بیگانه، گذشته نیست و حال است. اگرهم امروز دیگر گروهی و شخصی پیدا نمی‌شد به بیگانه روی آورد، هنوز به روز گرداندن وجدان تاریخی مردم ایران بازگو کردن خیانت خائنان به کشور ضرورت داشت.

در سندی از سندهای سری دولت امریکا که منتشر می‌کنیم، آمده‌است که سفیر امریکا در بغداد در ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ به شاه توصیه می‌کند برای حفظ حیثیت خویش هرگز درباره دخالت خارجی‌ان در کودتای ۲۸ مرداد سخنی بر زبان نیاورد. او نیز قبول می‌کند. آن روز، امریکا براین باور بود که کودتا

Scanned from the Unclassified / Declassified Holdings of the National Archives

TOP SECRET SECURITY INFORMATION

DECLASSIFIED
Authority NND 932934

-2- #92, August 17, 7 a.m., from Baghdad

This morning the Shah left this Caspian Palace in a beachcraft with a pilot, one Palace official and his Queen and landed in Baghdad at 10:15. King Faisal returned from Jordan at 11:00. This afternoon, the Shah called upon King Faisal and King Faisal returned the call, offering hospitality, but lacking the supporting presence of his uncle who is in Cairo, seeming somewhat overpowered by events.

The Shah said that he will have to issue a statement very soon and possibly tomorrow. He needs, however, to be informed of the situation in Tehran and to have advice from his American friend. He will try to hold off giving out a statement until he gets advice, but the pressure to issue is great and mounting. He is thinking of saying in his statement that three days ago he dismissed Prime Minister Mosadeq and appointed General Zahedi as Prime Minister, taking his action because Mosadeq had continually violated the constitution. As he himself had sworn, upon ascending the throne, to respect and uphold the constitution, he had no (repeat no) choice, but to remove the Prime Minister of a government acting unconstitutionally. When it was apparent that his orders were not (repeat not) being followed, he left the country to prevent bloodshed and further damage. He is ready to return when he can serve the Iranian people and in the meantime prays for the independence and safety of Iran and that all true Iranians will never allow their country to fall under the control of the illegal Tudeh Party.

The Shah said that he is utterly at loss to understand why the plan failed. Trusted Palace officials were completely sure of its succeeding. The American friend was absolutely confident of its success. When he had said to the American if it should fail what should he do, the American scouted the possibility of failure adding when pressed, that the Shah should go to Baghdad. The Shah said that is why he came to Baghdad when the plan miscarried. Now he needs information and advice upon his next move. He said that he thought that he should not (repeat not) stay here more than a few days, but would then go to Europe and he hoped eventually to America. He added he would be looking for work shortly as he has a large family and very small means outside of Iran. I tried to boost his morale by saying that I hoped that soon he would return to reign over his people for whom he has done so much, but he replied that Mosadeq as absolutely mad and insanely jealous, like a tiger who springs upon any living thing that it sees moving above him. Shah believes Mosadeq thinks he can form a partnership with the Tudeh Party and then outwit it, but in so doing Mosadeq will become the Dr. Benes of Iran.

BERRY

SW:HMR/12

وزیر دربار شاه، در باره سالگرد ۲۸ مرداد ۱۳۵۲ و میزان «استقبال مردم» از آن، و پرداخت حق سکوت به کرمیت روزولت برای ممانعت از انتشار کتاب خاطراتش را نیز می‌آوریم:

تاریخ سند ۱۷ اوت ۱۹۵۳ برابر با ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ - ۷ صبح

از سوی سفیر امریکا در عراق به وزارت خارجه امریکا

کاملاً سری، فوری

برای ملاحظه قائم مقام وزیر امور خارجه شاه ایران از طریق حکومت عراق ابراز تمایل کرد با من دیدار کند. با توجه به رویه و نگرش اصلی طرفداری او از غرب و رویه سیاسی وزارتخانه در پشتیبانی از وی، من بدون سروصدا در ساعت ۹.۳۰ شب پیش در میهمان‌سرای رسمی دولت عراق که وی در آنجا اقامت دارد به دیدار وی رفتم. شاه را به علت بی‌خوابی در سه شب گذشته فرسوده یافتم.

شکست خورده‌است و نگران بود که اعتراف شاه، اعتبار امریکا را بمثابه ابرقدرت، زیر سؤال می‌برد. وگرنه سفیر می‌دانست نیاز به چنین توصیه‌ای نبود. زیرا بر خود شاه هم نیز معلوم بود ننگی بالاتر از آن وجود ندارد که «شاه» مملکت وسیله کودتای دولت‌های خارجی برای چپاول نفت و ثروت کشور بگردد. اگر کودتا پیروز شده بود، شاه به بغداد نمی‌گریخت و این او بود که اصرار می‌ورزید رهبری کودتا توسط سیا و اینتلیجنت سرویس، پنهان بماند. چنانکه مدتها به کرمیت روزولت، عامل امریکائی کودتا در ایران، پول می‌داد تا که کتاب خاطرات خود از کودتا را انتشار ندهد.

برای نشان دادن میزان وارونه سازی تاریخ از سوی جماعت پهلوی، بخشی از کتاب خاطرات فرح پهلوی و سپس، بخشی از یادداشتهای علم،

او بر اثر جریان رویدادهای اخیر سردرگم و آشفته بود. ولی هیچ اوقات تلخی و شکایتی نسبت به امریکا که اصرار به عملیات و برنامه ریزی آنها را برعهده داشت، ابراز نکرد. من به او سفارش کردم که بخاطر حفظ حیثیت او در ایران، هرگز در باره دخالت خارجی‌ها در وقایع اخیر، به اشاره نیز سخنی نگوید. او پذیرفت.

شاه اظهار کرد در هفته‌های اخیر بیش از پیش فکر و احساس کرده بود که بایستی برضد مصدق دست به اقدام بزند. زیرا نامبرده در نقض و زیرپا گذاردن قانون اساسی گستاختر شده‌است. بنابراین، دو هفته قبل که به وی پیشنهاد شد هدایت یک کودتای نظامی را برعهده بگیرد، او این فکر را پذیرفت. با این وصف با مطالعه بیشتر، تصمیم گرفت اقدامی که می‌کند در چارچوب اختیاراتی باشد که قانون اساسی به وی داده‌است و نه یک کودتا (بازگو نشود). بدین سبب، بعد از مشاوره با یک امریکائی (بازگو نشود)[1]، که یک مقام رسمی وزارت خارجه نبود، تصمیم گرفت سرلشگر زاهدی را به عنوان نخست وزیر به جای مصدق منصوب نماید. پس از اینکه مطمئن شد همه کارها سامان یافته‌اند و هیچ امکان شکست (بازگو نشود) و عدم موفقیتی وجود ندارد، تهران را ترک و به کاخ خود نزدیک دریای مازندران رفت تا مصدق را اغفال و غافلگیر کند. از آنجا، سه روز پیش، نامه انتصاب تیمسار زاهدی را توسط یک سرهنگ مورد اعتماد به تهران فرستاد. نامه به تیمسار زاهدی داده شد و او می‌باید زمان و روش اطلاع دادن به مصدق را تعیین می‌کرد و ترتیب می‌داد. شاه انتظار داشت این اقدام همان روز صورت پذیرد. لکن (بازگو نشود)، هیچ عملی صورت نگرفت. از قرار، بدین سبب که، آن روز، پیام خیلی دیر رسید، روز بعد نیز هیچ اقدامی صورت نگرفت. ظاهراً بدین سبب که روز تعطیل بود. در روز سوم، مصدق به نحوی از خطر آگاه شد و فرصت اتخاذ تدابیر متقابل را به دست آورد. بدین مناسبت هنگامی که سرهنگ به اقامتگاه مصدق رسید، وی را بازداشت کردند.

هم امروز، صبح هنگام، شاه از کاخ خود، واقع در ساحل دریای مازندران

خارج و به وسیله یک هواپیمای بیج کرافت، با یک خلبان و یک تن از کارکنان کاخ و ملکه، ایران را ترک کرد. هواپیمای حامل او و ملکه در ساعت 10 و 15 دقیقه صبح در فرودگاه بغداد فرود آمد. فیصل پادشاه عراق در ساعت 11 از اردن بازگشت. امروز بعد از ظهر شاه از فیصل پادشاه عراق دیدار نمود و فیصل نیز از وی بازدید و میهمان نوازی کرد. لکن به نظر می‌رسد، بعلت حضور نداشتن عموی و پشتیبانی و تأیید او که اینک در قاهره است، تا اندازه‌ای، پیشروی رویداد، نمی‌داند چه بایدش کند.

شاه اظهار کرد می‌باید بسیار زود، احتمالاً تا فردا، بیانه‌ای صادر کند. در هر حال، نیازمند اطلاع از وضعیت تهران راهنمایی دوست خود، امریکا است. وی سعی خواهد کرد صدور بیانه را تا دریافت توصیه و راهنمایی صبر کند. ولی فشار برای صدور بیانیه زیاد است و افزایش نیز می‌یابد. وی فکر می‌کند، در بیانیه خود، اظهار کند، سه روز پیش، مصدق نخست وزیر را برکنار و سرلشگر زاهدی را به سمت نخست وزیر منصوب کرده‌است. این اقدام را بدین خاطر انجام داده است که مصدق، بطور مداوم، قانون اساسی را نقض کرده‌است. از آنجا که شخص وی، به هنگام رسیدن به سلطنت، سوگند یادکرده‌است قانون اساسی را محترم شمرده و از آن پشتیبانی و آن را حفظ کند، هیچ چاره‌ای جز برکنار کردن نخست وزیر و حکومتی که برخلاف قانون اساسی عمل می‌کرد، نداشت. هنگامی که آشکار شد اوامر وی به مورد اجرا گذارده نمی‌شود، کشور را ترک کرد تا از خونریزی و وارد آمدن خسارت بیشتر به کشور جلوگیری شود. وی آماده است و هر زمان که بتواند به مردم ایران خدمت کند، به ایران باز می‌گردد. تا آن زمان، برای استقلال ایران و سلامت مردم ایران دعا می‌کند. همه ایرانیان واقعی هیچ گاه اجازه نخواهند داد کشورشان تحت سلطه و نفوذ حزب غیرقانونی توده برود. شاه گفت او به کلی سردرگم است و به هیچ وجه نمی‌تواند درک کند چرا نقشه ناکام ماند. ماموران مورد اعتماد کاخ کاملاً به موفقیت آن اطمینان داشتند. دوست امریکایی به موفقیت آن کاملاً

اطمینان داشت. وقتی از امریکایی پرسیده بود اگر طرح شکست بخورد، چه باید بکند، امریکایی که احتمال شکست را مدنظر داشت، پاسخ داده بود شاه باید به بغداد برود. شاه گفت بدین‌خاطر، وقتی نقشه شکست خورد، به بغداد آمد. اینک وی نیازمند اطلاعات و رهنمود برای اقدام بعدی خویش است. وی گفت فکر می‌کند نمی‌باید (بازگو نشود) در اینجا بیش از چند روز بماند، سپس به اروپا خواهد رفت. امیدوار بود احتمالاً به امریکا برود. وی افزود که به زودی در صد جستجوی کار می‌شود چه وی دارای خانواده بزرگی است و امکانات مالی بسیار کمی در خارج از ایران دارد. من، با گفتن اینکه امیدوارم به زودی برای ادامه سلطنت بر مردم خویش که آن قدر به آنان خدمت کرده‌است، به کشور مراجعت کند، کوشیدم روحیه وی را تقویت کنم. ولی وی پاسخ داد که مصدق مطلقاً دیوانه و به شیوه جنون آوری حسود است و نظیر یک ببر، به کلیه موجودات زنده که در اطراف وی حرکت می‌کنند، حمله‌ور می‌شود. به عقیده شاه، مصدق فکر می‌کند می‌تواند با حزب توده ائتلاف و همکاری بوجود آورد. سپس آنان را با زیرکی کنار بزند. ولی با انجام این کار، مصدق دکتر بنش[2] ایران خواهد گشت.

بخشی از کتاب خاطرات فرح در باره کودتای 28 مرداد 1332

سپس شایعه‌ای در تهران رواج گرفت که به موجب آن پادشاه برای جلوگیری از بحرانی که ممکن بود به جنگی داخلی منجر شود، قصد ترک ایران را دارد. هزاران نفر، خصوصاً جوانان، در مقابل کاخ جمع شدند تا او را از رفتن منصرف کنند. مردم نگران بودند و به نظر می‌آمد که مملکت یک بار دیگر به خطر افتاده است. بخاطر دارم که در تهران تانک‌ها سر چهار راه‌ها مستقر شده بودند. خدای من اگر پادشاه ما را تنها می‌گذاشت چه پیش می‌آمد؟ ... هنگامی که خبر عزیمت شاه از ایران رسید، من پانزده سالگی‌ام را با خانواده در بندر پهلوی جشن گرفته بودم. این بار دیگر رفتن شاه شایعه نبود و اخبار رادیو آن تأیید می‌کرد...

سه روز بعد پادشاه در میان فریادهای شادی مردم به تهران بازگشت. مسافرت اجباری او به همراهی ملکه ثریا که بیش از یک هفته بطول نیاورده بود مرا نیز مانند دیگر ایرانیان مضطرب کرده بود.

پادشاه در خاطراتی که قبل از مرگ خود نوشته است از این مسافرت کوتاه مدت یاد می‌کند. من در این جا آن چه را که او نوشته است می‌آورم چراکه خاطرات کودکی من ارزش تاریخی کافی ندارند: «... من که از طرح های سیاسی و جاه طلبی‌های او کاملاً با خبر بودم، تصمیم گرفتم که برای جلوگیری از هر گونه خون ریزی، کشور را ترک کنم و ایرانیان را در انتخاب راه آینده کشور آزاد گذارم...»

«پس از آن که من ایران را ترک کردم، کشور سه روز دچار فتنه و آشوب بود. بخصوص در دو روز اول در تهران، هواداران مصدق و توده‌ای‌ها، تظاهرات وسیع و خشونت آمیزی ترتیب دادند. در روز سوم، یعنی 28 مرداد کارگران و اصناف و دانشجویان و پیشه‌وران و صاحبان مشاغل آزاد، سربازان و پاسبانان، همه زنان و مردان و حتی کودکان با همتی بی‌نظیر و شجاعتی وصف‌ناپذیر به میدانها و خیابانها ریختند و به مقابله با تفنگ‌ها و مسلسل‌ها و حتی تانک‌های زمامدار غیر مسئول پرداختند و اوضاع را یک روزه دگرگون کردند...»

«پس از این ماجراها، من بی‌درنگ به وطن بازگشتم و با استقبال پرشور و گرم از جانب هموطنانم مواجه گشتم. گرمی و وسعت احساسات مردم در حقیقت رأی اعتمادی بی‌چون و چرا به من بود. من تا آن زمان پادشاهی بودم که سلطنت را به ارث دریافت کرده بودم و از آن پس پادشاه منتخب ملت شدم...»

مصدق بعد از پایان مدت محکومیت به ملک بزرگ خود در احمدآباد که در غرب تهران واقع است، رفت و در سال 1346 درگذشت [3].

بخشی از کتاب رضا پهلوی

اگر پدر شما به اندازه مصدق ملی‌گرا بود، چگونه با کودتای سیا در 1953 به قدرت بازگشت؟

درست است که پدرم از پشتیبانی آمریکا بهره‌مند بود. اما صحبت از کودتا کردن افسانه‌پردازی است [4]. حکومت مصدق محبوبیتش را از دست داده بود، اگر نه چطور می‌توان

فروپاشی آن را در کمتر از سه روز توضیح داد؟ هیچ کانون توطئه‌ای، هیچ حکومت خارجی نمی‌توانست، ولو با گسترده‌ترین وسائل، چنین معجزه‌ای از خود نشان بدهد.

رفتن پدرم به رم، همانند یک شوک برقی بود. مردم ایران متوجه روند وقایع شدند و به دلیل تهدید قدرت‌گیری حزب توده، ترس از آشوب وجود آنان را فراگرفت و هنگامی که مذهبیون همچون آیت الله بهبهانی و آیت الله کاشانی توده‌ها را خطاب قرار دادند، همان کسانی که فریاد «زنده باد مصدق» سر می‌دادند، «زنده باد شاه» سر دادند [5]. باید اضافه کنم که دکتر مصدق، میهن‌دوست سرسخت، در آن لحظه مشخص‌گرفتار یک مخمصه شده بود.

یادداشت‌های علم

جلد سوم، ۱۳۵۲ به کوشش علینقی عادلخانی در صفحات ۱۳۰ و ۱۳۱.

یکشنبه ۵۲/۵/۲۸

صبح بر مزار شهدای ۲۸ مرداد و سپید زاهدی گل گذاشتم. فاتحه [ای] هم در آرامگاه شاهنشاه فقید خواندم. قسمت امور اجتماعی دربار شاهنشاهی در مورد شهدا واقعا عالی عمل کرده است. در آن جا یک استخر شنا و وسایل ورزشی بسیار خوب آماده شده است. سابقاً مردم دسته گل‌های بزرگ می‌آوردند. ما غدن کردیم هر کسی یک شاخه گل بیاورد و بقیه بهای دسته گل (یا سبد گل را) پول نقد بدهد. از این کار سالی یک میلیون تومان جمع می‌شود. البته در فرصتهای مختلف و تشریفات متفاوت با این پول ما مدرسه، استخر شنا، درمانگاه و غیره می‌سازیم که خیلی طرف توجه مردم واقع شده است. امروز هم احساسات خوبی نشان می‌دادند. اما عجب این بود که بر سر مقبره زاهدی بانی کودتای ۲۸ مرداد و ساقط‌کننده مصدق مگس هم پر نمی‌زد. یاللعجب از این مردم ابن‌الوقوف.

جلد ششم، 1355-1356؛ چهارشنبه 27 امرداد 1355

عرض کردم، ولی کتابی که (کرمیت) روزولت (مامور سیا هنگام برانداختن مصدق) می‌خواست بنویسد، بسیار مزخرف است و خوب شد با او تماس گرفتیم و تطمیع شد و به ما قول داد حالا به خرج ما چاپ می‌شود. هر قسمتی را بخواهیم حذف می‌کند، اگر هم بخواهیم آن را موقوف می‌کند

(یعنی حق التالیف مرا بدهید، خود دانید!). شاهنشاه خیلی خندیدند، فرمودند هر چه لازم است، بکن. (ص 8 0 2)

سه شنبه 20 اردیبهشت 1356

عرض کردم، کتابی که (کیم) روزولت، مامور سیا، راجع به قضایای 28 مرداد می‌خواهد چاپ کند و همچنین کتاب مامور مافوق او، در شرفیابی که داشته، اجازه فرموده اید چاپ شود. ما این کتاب را خواندیم بسیار بد است و شاهنشاه را خیلی غیر مصمم و مردد جلوه داده و فقط فشار روزولت، شاهنشاه را به اتخاذ بعضی تصمیمات، منجمله صدور فرمان نخست وزیری زاهدی، وادار کرده است. در صورتی که چنین نبود و این مردکه می‌خواهد از خودش (قهرمان) درست hero کند، چرا همچو اجازه (ای) بدون خواندن کتاب صادر فرمودید؟ فرمودند، فکر نمی‌کردم این طور باشد. عرض کردم، به هر حال من ناچارم ولو با خریدن خود اینها، جلوی چاپ آن را بگیرم. فرمودند، هر چه مصلحت می‌دانی بکن. (صص 412-4) 1 1 4

[1] سایت انقلاب اسلامی: کرمیت روزولت، رئیس شعبه خاورمیانه سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا - سیا که فرمانده کودتای 28 مرداد بود

[2] دوارد بنش (- Edvard Beneš ۱۸۸۴ - ۱۹۴۸) سیاستمدار و رهبر سیاسی چکسلواکی که از ۱۹۳۵ تا 1938 و بعد از 1939 تا ۱۹۴۸ رئیس‌جمهور چکسلواکی بود. او با کمونیستها همکاری کرد اما آنها با حمایت و دخالت شوروی، دولت را در 1948 تصرف کردند و بنش هم وادار به استعفا گشت.

[3] البته خانم فرح پهلوی نمی‌گوید که دکتر مصدق در خانه خود در احمدآباد زندانی بود. بعد از مرگ، پیکر او نیز در همان خانه زندانی ماند. شاه اجازه نداد پیکر دکتر مصدق در قبرستان ابن بابویه در کنار شهدای 30 تیر به خاک سپرده شود.

[4] عاملان امریکائی و انگلیسی مسئولیت کودتا را پذیرفتند و برخی از آنها مردم ایران پوزش خواستند اما او حتی آن میزان ادب، احترام را برای مردم ایران قائل نیست!

[5] میزان احترام و شعوری که او برای مردم ایران قائل هست!

چگونه انتقاد کنیم؛ بدون تهاجم و ناراحتی؟

نیلوفر جعفری



بازخورد دادن به دیگران یا انتقاد بدون اینکه باعث ناراحتی طرف مقابل شود، کار ساده‌ای نیست. در واقع ما همواره در حال انجام این کار هستیم. در هر اظهارنظری که نسبت به رفتار خاص شریک عاطفی‌مان می‌کنیم، در تربیت فرزند، در انتقاد به رفتار والدین و دوستان و به ویژه در محیط کار همواره با این موضوع درگیر هستیم. ارائه بازخورد به دیگران یک مهارت رفتاری ویژه است که اگر نیاموخته‌اید، اکنون می‌توانید با چند تمرین ساده آن را کسب کنید.

این مهارت ارتباطی به شما کمک می‌کند زمانی که حرفی زده می‌شود یا کاری انجام می‌شود که لازم است تغییری در آن ایجاد شود به نحو موثری به آن اشاره و آن را نقد کنید. «بازخورد» اصطلاحی است که در تئوری ارتباطات به کار می‌رود. یک بازخورد موثر به معنای خوب شنیدن، درک شدن و پذیرش از سوی دریافت‌کننده بازخوردها است. هدف ارائه بازخورد درست است اما در نهایت این دریافت‌کننده بازخوردهاست که تصمیم می‌گیرد آن را بپذیرد یا خیر.

چگونه می‌توانیم مطمئن شویم که بازخورد ما موثر است؟ برای این‌که مطمئن شوید آنچه می‌گویید شنیده، درک و پذیرفته می‌شود باید چند قانون کلی در ارائه بازخوردها در نظر بگیرید:

بازخورد باید درباره رفتار فرد باشد

اولین قانونی که در ارائه بازخوردها در نظر داشته باشید این است که بازخورد نباید هویت و شخصیت فرد را مورد حمله قرار بدهد بلکه باید مربوط به رفتار طرف مقابل باشد. اگر مثلاً به فرزندتان بگویید: «تو آدم تنبلی هستی که هیچ وقت اتاقت را تمیز نمی‌کنی»، به رفتار او اشاره نکرده‌اید بلکه به شخصیت او حمله کرده‌اید. اگر به مادران بگویید: «تو خودخواهی» به طور واضح به او می‌گویید که او آدم خودمحور و متمرکز بر خود است در حالی که به احتمال زیاد شما قصد دارید به رفتاری اشاره کنید که خودخواهانه به نظر می‌رسد.

اما اگر رفتاری شما را ناراحت کرده می‌توانید آن را به طرف مقابل بگویید. در مثال فرزند بازخورد مناسب این است بگویید: «چند روزی است که می‌بینم اتاقت را مرتب نمی‌کنی. اینکه اتاقت را مرتب نمی‌کنی مرا ناراحت می‌کند.» حالا فرزند شما می‌تواند به این فکر کند که رفتارش چه بوده و چه تاثیری بر شما داشته است. برای اینکه بهتر این موضوع را درک کنید این دو مورد را با هم مقایسه کنید و احساسات خود را نسبت به نحوه بازخوردها ارزیابی کنید. فرض کنید من به شما بگویم: «تو که همیشه آدم بددهنی هستی، همه می‌دانند که تو حرف زدن بلد نیستی و باعث خجالت همه هستی.» یا بگویم «من چند وقتی است متوجه تند زبانت شده‌ام. این موضوع احساس ناخوشایندی برای من ایجاد می‌کند»، کدامیک از این بازخوردها باعث می‌شوند که شما متوجه رفتار خود و احساس دیگران شوید؟

زمانی که شخصیت افراد را هدف قرار بدهید انتقاد شما شنیده نمی‌شود و در واقع آنچه نیت واقعی شماست به درستی درک نمی‌شود. در ارائه بازخورد لازم است آنچه را دیده یا شنیده‌اید، مورد توجه قرار دهید، بدون آنکه آن را به شخصیت دیگری مربوط بدانید.

در اینجا باید این نکته را نیز یادآوری کنیم که برای ارائه بازخورد لازم است به یک رفتار در یک بازه زمانی اشاره کنید. طوری که طرف مقابل بتواند آن را به یاد بیاورد و متوجه موضوع شود. در انتقاد به یک رفتار آن را تعمیم ندهید و از واژه‌هایی مثل همیشه، همواره، دائماً، هر روز، هر بار و غیره استفاده نکنید. همچنین لازم است پیام خود را با آنچه دیده‌اید و شنیده‌اید یعنی: «من دیدم/ من شنیدم...» شروع کنید.

برای ارائه بازخورد می‌توانید چنین جمله‌ای را به فرزندتان بگویید: «چند روزی است که می‌بینم اتاقت را مرتب نمی‌کنی.» در این جمله شما به شخصیت فرزند خود حمله نمی‌کنید، آن را یک رفتار همیشگی مطرح نمی‌کنید و مساله را از منظر خودتان بیان می‌کنید. به این ترتیب توجه فرزندتان به پیامی که می‌دهید جلب می‌شود و قدم اول در ارائه بازخورد برداشته می‌شود.

احساس خود را توصیف کنید

شما احساس دیگران را درباره یک چیز یا یک فرد دیگر نمی‌دانید. شما فقط احساس خودتان را می‌شناسید. بنابراین نمی‌توانید به کسی بگویید «همه از دست تو ناراحت هستند.»

چرا به رفتاری نقد دارید؟

در این مرحله باید تاثیر یک رفتار خاص را بر روی خودتان مشخص کنید و به فرد دریافت کننده بازخورد بگویید چرا رفتار او چنین احساسی در شما ایجاد کرده و تاثیر آن چیست؟ در مثال فرزند می‌توانید به این مساله اشاره کنید که بی‌توجهی او به نظم اتاق باعث می‌شود شما ناراحت شوید چون این به معنای آن است که شما باید بیشتر کارهای خانه از جمله مرتب کردن اتاق او را برعهده بگیرید و این با خستگی همراه است. به این ترتیب بازخورد شما این خواهد بود: «چند روزی است که می‌بینم اتاق را مرتب نمی‌کنی. اینکه اتاق را مرتب نمی‌کنی مرا ناراحت می‌کند. چون وقتی اتاق را مرتب نکنی من مجبور می‌شوم این کار را انجام بدهم و این کار خسته‌ام می‌کند.» حالا فرزندان می‌داند دلیل ناراحتی شما از یک رفتار چیست و چه نتیجه‌ای دربردارد.

چه می‌خواهید؟

این بسیار مهم است که طرف مقابل در برابر نقد شما متوجه درخواست نهایی شما باشد. اغلب ما به چیزی انتقاد می‌کنیم یا ابراز ناراحتی می‌کنیم بدون آنکه به دیگری بگوییم چه می‌خواهیم و باید چه اتفاقی بیفتد. وقتی به نامرتبی اتاق فرزندان

اشاره می‌کنید و تاثیرات آن را بازگو می‌کنید باید بگویید که خواسته، انتظار و آرزوی شما چیست. در اینجا باید بازخورد خود را کامل کنید: «چند روزی است که می‌بینم اتاق را مرتب نمی‌کنی. اینکه اتاق را مرتب نمی‌کنی مرا ناراحت می‌کند. چون وقتی اتاق را مرتب نکنی من مجبور می‌شوم این کار را انجام بدهم و این کار خسته‌ام می‌کند. من دوست دارم تو سهم خود از مشارکت در امور خانه را بر عهده‌گیری و اتاق را خودت مرتب کنی.»

زمان خوب برای ارائه بازخورد را کشف کنید

افراد در دریافت بازخوردها در موقعیت‌ها و اوقات خاصی واکنش بهتری نشان می‌دهند در حالی که در برخی از مواقع در مقابل آنچه که می‌گویید می‌ایستند و حاضر به پذیرش هیچ چیز نیستند. آدمی که به سختی مشغول کاری است، عصبانی یا خیلی خوشحال است، آدمی که دچار کم‌خوابی است، عزادار است، خسته یا مشغول کتاب خواندن یا خواب‌آلوده، هیجان‌زده، ذوق‌زده است یا در حال رویاپردازی، ظرفیت دریافت بازخوردها را ندارد و احتمالاً واکنش مناسبی نسبت به آنچه می‌گویید نشان نخواهد داد. برای اینکه زمان

مناسب ارائه بازخورد را بهتر انتخاب کنید لازم است نسبت به احساسات و عواطف اطرافیان‌تان آگاهی کافی داشته باشید و موقعیت مناسب هر فرد را کشف کنید. در این صورت می‌توانید انتظار داشته باشید که حرف‌هایتان شنیده، درک و پذیرفته شود.

همانطور که گفتیم، ارائه بازخورد یک مهارت ارتباطی است. تسلط شما بر این مساله باعث می‌شود در ارتباط عاطفی، خانوادگی و شغلی خود بهتر عمل کنید. خبر خوب این است که با تمرین این چهار مرحله می‌توانید آن را بیاموزید و به کار ببرید. پیشنهاد می‌کنم برای تمرین این چهار مرحله موقعیت‌هایی را در ذهن خود بسازید و نسبت به آنها با توجه به آنچه آموخته‌اید بازخورد ارائه دهید.

منبع وب سایت رادیو زمانه

خاطره ایی از غلام حسین ساعدی

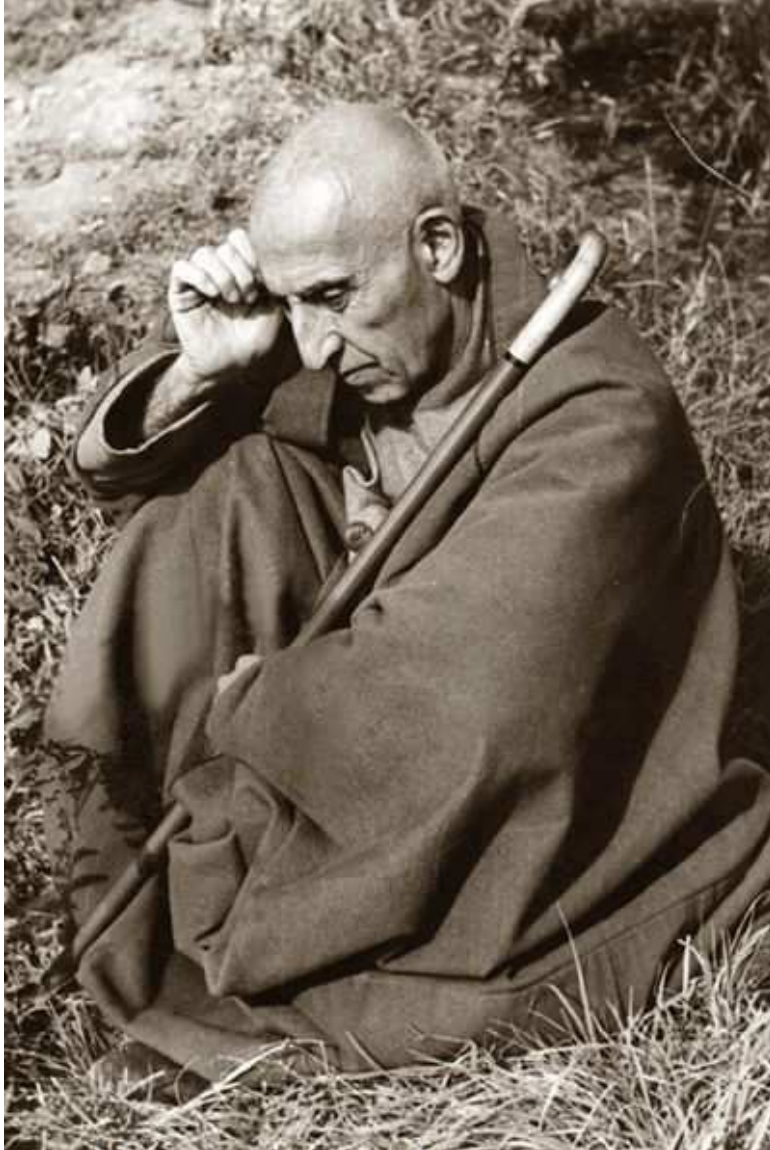
کردم، اینکه شروع به گریه کرد. من وقتی به طرف مطب می‌دویدم آنچنان از شادی اشک به پهنای صورتم می‌ریختم و احساس خلاقیت برای بار اول و برای بار آخر فکر می‌کنم آن موقع کردم. از مصاحبه‌ی غلام‌حسین ساعدی با ضیاء صدقی

مرده بود و دور گردنش بند ناف پیچیده بود. من برق آسا گفتم یک کمی آب داغ به من بدهید، دستهایم را شستم و بعد بند ناف را بستم و نعش بچه را انداختم انور و شروع کردم به تنفس مصنوعی و رسیدگی به مادر. مادره حالش جا آمد و بعد دیدم که این جفت بچه کنده نمی‌شود، دکوله نمی‌شود. گفتم به‌رحال باید بکنم. یک مانوری است که با دست می‌دهیم از توی رحم می‌کنیم. اینطوری کردم و انداختم دور. گفتم بدوم بروم دوا و درمان بیاورم. همینطوری که داشتم می‌رفتم دیدم این نعش بچه اینجاست. همه‌ی مردم هم پشت پنجره ایستاده‌اند و ما را همینطور تماشا می‌کنند. این بچه را دوباره برداشتم و بند ناف را از گردنش باز کردم، خیلی سریع این کارها انجام شده بود، و شروع به کتک زدن این بچه کردم. یک دفعه جیغ زد و من در عمرم برای بار اول شادی را حس

از خاطراتی که از آن مطب (منظور مطب ساعدی در جنوب تهران است) دارید چه بود؟ از روابطی که با مردم در آن زمان داشتید با مردم آن ناحیه؟ ج- خیلی خیلی زیاد است، اصلاً نمی‌دانم مثلاً هفتاد من است. یک شب آمدند در را زدند، خیلی راحت، و بعد من پا شدم و گفتند که یک مریض بدحال اینجا هست. بدو بدو رفتم بالا سر یک مریض فکر کردم که این دارد می‌میرد، بعد معلوم شد که نه این زانو است. وسط تابستان بود، فراوان چراغ گذاشته بودند و اتاق گرم و همه پیرزن و اینها در حال گریه. خلاصه من اینها را به زور از اتاق بیرون کردم چون اصلاً هوا نداشت، یک اتاق درب و داغان. بعد رفتم بالای سر این و دیدم این زانو است منتهی بچه به دنیا آمده و من به زور شلوار او را کندم، یک خانواده‌ی فقیر بدبخت و فلک زده‌ای بودند، بعد دیدم کله‌ی بچه بیرون است، گرفتم و کشیدم بیرون، بچه

سایه سنگین دکتر محمد مصدق!

هنگامه افشار



بیش از نیم قرن است که دستگاه‌های تبلیغاتی استبداد و استعمار تواما در تخریب شخصیت دکتر محمد مصدق کوشیده‌اند. حدیث مردی که ملی شدن صنعت نفت ایران و خلاصی از استعمار دولت فحیمه انگلیس، به نام او ثبت شده است. مردی که مقابل تک روی سلطنت پهلوی‌ها ایستاد و جهت پاسداری از آرمانهای مشروطه و نگه داشت حرمت خون‌های ریخته مشروطه خواهان، مصر بود که شاه فقط سلطنت کند و حکومت را بسپارد به دست مردم. اصرار داشت که مجموعه دربار و شاه، با حفظ احترام به خود و به مردم، به عنوان یک نهاد سنتی، نقش تشریفاتی داشته باشد و گام‌های سازندگی در مملکت سپرده شود به نمایندگان منتخب مردم در مجلس و سایر نهادهای دولتی تحت نظارت نخست وزیر، اما عملاً چنین نشد و آرمانهای مشروطه عقیم ماند. در روزگار پهلوی اول، به جهت آنکه تلاش‌های مصدق جهت نگهداشت قانون اساسی و میراث دموکراسی مشروطه بجایی نرسید، وی از صحنه سیاست دامن فراچید و به احمدآباد رفت. داستان نقشه قتل و تبعید او توسط رضا شاه، داستان دیگری است که در این مختصر نمی‌گنجد.

بعد از حمله متفقین و فرار شاه به سال ۱۳۲۰ شمسی و رنسانس دموکراسی ایران، دکتر مصدق دوباره به صحنه سیاست رجعت کرد و وارد فعالیت‌های پارلمانی شد که نهایتاً این کوشش‌ها به نخست وزیری او انجامید.

در دوران نخست وزیری او بود که

منفی و پرخاشگری‌ها و سیاه نویسی بر علیه‌اش، پژوهشگران سیاسی و فلسفی غرب و شرق که باریک‌تر از مو را می‌بینند، به اجماع نظر رسیده‌اند، اینکه اگر از افکار سازنده و بنیادی دکتر مصدق حمایت میشد، امروز هم ایران و هم منطقه خاور میانه، از نقطه نظرهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کم از کشورهای دموکراتیک و پیشرفته غرب نداشت. دیدگاه دیگر اعتقاد به این نظر که مصدق یک نعمت و فرصت استثنایی تاریخی بود که از دست رفت و ضایعه آن منجر شد به سقوط شاه و سلطنت و قدرت‌گیری قبیله آخوندی که پس لرزه‌هایش، شیوع رادیکالیسم اسلامی، نزح تروریسم و گسترش بحران عظیم در منطقه و جهان شده است.

بزرگترین دستاورد حکومت او که ملی کردن صنعت نفت و کوتاه کردن دست استعمار انگلیس بود حاصل شد. در دو دوره پهلوی اول و پهلوی دوم، قلم آزادیخواهان شکسته شد، سیاسیون از صحنه سیاست حذف شدند، شعرا و نویسندگان و جمع خردمندان، توسط دستگاه اختناق یا کشته شدند یا به بند افتادند، رشته‌ها پنبه و رفت آنچه رفت.

انگیزه خصومت بر علیه این مرد چیست؟ مردی که طول دو سال و اندی نخست وزیری، گام‌های بلند و سریع برای ایران برداشت. آرمان و افکارش با گذشت زمان، پر و بال گرفت. مرزهای ایران را درنور دید تا جایی که امروز پژواک آن سر مشق عدیده آزادیخواهان جهان شده است. مردی که علی رغم تمام تبلیغات

در واقع خصومت و کینه عوامل نظام سابق با آمال و اندیشه‌های دکتر مصدق از این رو است که معیارهای او را در سیاست، مانع باز تولید استبداد پهلوی‌ها می‌داند که در عمل، بازگشت "شاهزاده رضا" را با مشکلات متعددی روبرو کرده است. نگاه دقیق به این واقعیت روشن، اثبات کرده که بجز عوامل استبداد سابق، افکار دکتر مصدق مورد پذیرش و احترام قاطبه ملت ایران قرار گرفته است. از افراطی‌های چپ گرفته "چپ وابسته، چپ مستقل و چپ میانه" تا ملیون، مجاهدین، مذهب‌یون، روحانیون و البته مشروطه‌خواهان.

همین وجه اشتراک در پذیرش این شخصیت سیاسی است که عبور آزاد و بلا مانع "شاهزاده" را بعنوان یک آلترناتیو مسدود کرده است. هرچند شاهزاده با گفتارش، از خود چهره‌ای مجزا و دموکرات منش ارائه داده است اما بدان سبب که هم پدر و هم پدر بزرگ ایشان با ژستی مشابه آمدند اما به محض قبضه قدرت، مردم را دور زدند، نفس‌ها را بریدند، بر اریکه قدرت نشستند، تازیدند و تاراندند، از اینرو مردم اعتماد چندانی به مانور دیپلماسی دموکراتیک گونه این فرزند بر جا مانده ندارند. بویژه که امروز بنوعی آرمان و اندیشه دکتر مصدق، آرمان و اندیشه جمعی شده است و مردم، تا حد زیادی پدر و پدر بزرگ شاهزاده را مسئول و مسبب دسیسه‌ها و ترفندهایی می‌دانند که هم مصدق را خانه نشین کرد و هم ملت را محروم از خدمات استقلال طلبانه و آزادیخواهانه او. در نهایت، فرومایه گان و سفله سالاران نظام آخوندی را، فرزند خلف سیاستهای 53 سال سلطنت پهلوی‌ها می‌دانند که دکتر مصدق فروپاشی آن را پیوسته گوشتزد می‌کرد و هشدار می‌داد و جهت حفظ نهاد پادشاهی و جلوگیری از اضمحلال و انحطاط آن، دلسوز و امین بود.

امروز در خارج از کشور، یک معضل عمده، هواخواهان خود شاهزاده هستند که پیوسته با شیوه‌های جاهلانه، وقیحانه و هتاکانه، با مردم برخورد کرده‌اند. که متأسفانه این نحوه حمایت، به حساب ضعف و سوء مدیریت خود او و دفتر او تلقی می‌شود. چنین شبهه‌ای نیز در افکار عمومی تقویت می‌گردد که آیا طراح اصلی چنین استراتژی، دور و بری‌های خود شاهزاده هستند و وی به چند و چون آن آگاه است؟! حال جهت زدودن تصویر چنین مردی از اذهان عمومی است که عوامل

اختناق رژیم سابق، پروژه تخریب دکتر محمد مصدق را با هزینه‌ای گزاف تدارک دیده‌اند. از طریق دامن زدن به یک جنگ روانی در سطح سامانه‌های اینترنتی، از طریق معامله با معامله‌گران کاسبکار رسانه‌ای، پرداخت چاپ کتاب به افرادی که ته جیب‌شان سوراخ است و یا از قبيله چپ‌های پشیمان آمده‌اند یا از کهنسالان فرسوده‌ای هستند که حوصله‌شان از خانه‌نشینی سر رفته است و یا افراد مشکوکی که یک دستشان در کاسه آش نظام آخوندی است و دست دیگرشان در جیب عوامل فراری ساواک!

هدف نهایی اینست که تصویر مثبت حک شده در ذهن و روح و روان مردم را از مردی که هم نفت و هم غرور و شرافت را ملی کرد، خدشه‌دار کنند! با استفاده از ابزار و مآخذی که هرگز در کارنامه دکتر مصدق نبوده است. آنچه از خود اوست پاک است و زلال، وی حتی بابت یک روز کار برای ملت، دستمزد نگرفت که از ثروت شخصی‌اش به فقرا نیز بخشید. پرسش این است که طومار جعلیات نوشتاری و گفتاری بر علیه محمد مصدق، از کدام آبشخور می‌آید که قلم‌ها را آلوده و دهان‌ها را لمین وار در منجلاب حرف و سخن فرو برده است؟!

آقای استیفن کنزر، روزنامه‌نگار و نویسنده مشهور آمریکایی و نویسنده کتاب "تمام مردان شاه" چند سال از عمر خود را وقف تحقیق پیرامون زندگی خصوصی و سیاسی دکتر محمد مصدق کرد. او در کتاب توضیح عجیبی دارد در ارتباط با دخالت‌های سازمان سیای آمریکا و دولت محمدرضا شاه پهلوی برای بیرون کردن مصدق از صحنه سیاست. استیفن کنزر، شرح می‌دهد که طرح و توطئه جهت بدنام کردن مصدق در ذهن ایرانیانی که او را بسیار دوست می‌داشتند، با همکاری آمریکا و انگلیس تا به آنجا کشیده شد که روزنامه‌های چاپ ایران، با کمبود مطلب هتاک‌ی و پرونده‌سازی بر علیه او مواجه بودند، بطوری که انبار ذهن و قلم مزد بگیران، از تهمت زنی‌های مسحجن تهی میشد. بنابر دستور و طرح، قرار بود ۸۰ درصد مطالب آن روزها "حول و حوش ۲۸ مرداد" اختصاص به مطالب چرکین، زننده و دروغین بر علیه مصدق باشد و هفته‌ای چند بار "سازمان سیا" مطالب را تنظیم و توسط هواپیما به دست روزنامه‌های ایران برساند.

وقتی اطرافیان دکتر مصدق او را ترغیب به بستن این روزنامه‌ها و

توقیف مدیران جراید می‌نمودند، وی همواره می‌گفت: «این مردم دموکراسی نداشته‌اند، اجازه دهید هر چه می‌خواهند، بگویند.»

همان مطالب که هر روز ۸۰ درصد روزنامه‌های ایران را پر می‌کرد، امروز خوراک انتشاراتی شده است که در مجموعه مقاله کتاب و گفتار بر علیه دکتر مصدق، پراکنده و تبلیغ می‌شود و یک جنگ زرگری را هدایت می‌کند. سد بازگشت "شاهزاده رضا پهلوی" به ایران آخوند نیست که ذهن بیدار و هوشیار ملتی است که در حسرت از دست دادن مردی چون مصدق، در فکر فرو رفته است.

باند تخریب بر علیه دکتر مصدق، شعبه‌هایش از دالاس تگزاس گرفته تا لس آنجلس و پاریس و دورترها، فعال است. جالب اینکه هزینه گزافی که بابت این تخطئه کاری‌ها صرف می‌شود، به هدر می‌رود، نه بازگشت دارد و نه خریدار. برای مثال، در دالاس تگزاس، ایرانی‌ها یکی از این اراجیف نامه‌ها را رایگان در صندوق پستی‌شان دریافت می‌کنند، متعجب از اینکه ناشر یا گردآورنده مطالب "چسب و قیچی" جهت ارسال این رایگان نامه، چگونه به آدرس شخصی آنها دست یافته است؟

باند تخریب بر علیه دکتر محمد مصدق، با سرمایه‌ای کلان و برنامه‌ریزی دقیق در عین حال ناشیانه - «چرا که هر چه بیشتر لجن پراکنی شود، مصدق خوش نام‌تر و محبوب‌تر، از دل تاریخ سر بلند می‌کند» - در حال حفر چاهی هستند که آب ندارد اما برای بعضی‌ها نان دارد. نانی گرم و حرام برای غوغاگران تلویزیونی تا با غوغاگری و تخطی از اخلاق رسانه‌ای، ایجاد تشنج کنند، با هوجبی‌گری و پرده‌زنی، احوال پیریشان خود را به نمایش بگذارد. مدام روشنفکران را محکوم کنند و مردم و ملت ایران را جماعتی مخبط و قدرناشناس قلمداد کنند که چرا دو پادشاه خدای‌گونه پهلوی را از ایران بیرون کردند و جشن و پایکوبی براه انداختند.

حال تا چه حد ایمان فردی در این اخلاص‌گری رفتار نقش دارد، مورد تردید است چرا که بکرات دیده شده است این گروه مانند اعضای باند مافیا، گاه بر سر منافع، یکدیگر را در آغوش می‌فشارند و گاه با کلاه گذاشتن بر سر یکدیگر، همدیگر را می‌فریبند.



افشاگری علیرضا زاکانی از فساد مالی مقامات وزارت اطلاعات

علیرضا زاکانی، نماینده سابق مجلس شورای اسلامی، بعد از آنکه طرح اتهام‌هایش علیه اکبر طبری از مقام‌های سابق قوه قضائیه، به بازداشت این فرد نزدیک به صادق لاریجانی منجر شد، این بار در یک برنامه تلویزیونی شماری از مقام‌های وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را به دست داشتن در فساد مالی و همدستی با مفسدان اقتصادی متهم کرد و گفت: «به یکی از مسئولان وزارت اطلاعات که در یک پرونده بزرگ فساد اقتصادی گزینشی رسیدگی می‌کردند، گفتم ریشه‌تان را می‌کنم.» او در بخشی از این برنامه تلویزیونی در صدا و سیما جمهوری اسلامی با بیان اینکه «یک پرونده‌ای را داشتم بررسی می‌کردم»، گفت: «رسیدم به نقطه‌ای که دیدم یکی از بخش‌های امنیتی کشور دارای اشکال است.» زاکانی گفت: «زنگ زدم به معاون آن وزارتخانه و وقتی به دفترم آمدند به معاون آن دستگاه گفتم که مسئولان زیر مجموعه شما دارند اخلاق می‌کنند، در یک پرونده‌ای که اتفاقاً همین الان دادگاه به آن رسیدگی می‌کند.»

زاکانی در مقابل پرسش مجری برنامه، تأیید کرد که اشاره‌اش به وزارت اطلاعات و شماری از مدیران این وزارتخانه است.

او گفت: «در واقع اینها داشتند رسیدگی می‌کردند و رسیدگی را داشتند، گزینشی انجام می‌دادند»، اما وقتی «من دیدم دارند می‌روند سر این‌که فلانی تخلف اخلاقی دارد، گفتم اصلاً موضوع به من مربوط نیست. موضوع چندین هزار میلیارد تومان پول است راجع به این صحبت کنید من به کسی که کار اخلاقی کرده کاری ندارم، نه سندی دارم، نه چیزی و نه ربطی به من دارد چرا شماها راه را گم می‌کنید.»

زاکانی گفت که به این مقام‌های ارشد اطلاعاتی گفتم: «من راجع به چند هزار میلیارد تومان پول دارم با شما صحبت می‌کنم، هی به من می‌گفتند به ما اعتماد کن.»

او در بخش دیگری از سخنانش گفت که همین مقام‌های وزارت اطلاعات راجع به کسی که همین الان ۵ روز است بازداشت شده و نمی‌دانم سلطان چی است و الان هم در زندان است، آمدند پیش من که بگویند این آدم خوبی است، آدم به آن‌ها گفتم «قدیسی است اما بروید و خجالت بکشید.»

زاکانی گفت که «وقتی به آن مقام‌های ارشد وزارت اطلاعات، گفتم که من با شما برخورد می‌کنم، به من گفتند تو کی هستی که بخواهی با ما برخورد کنی. به آن‌ها گفتم من آن وقت که با وزیرتان برخورد می‌کردم، نماینده مجلس بودم، حالا خود مردم هستم، ریشه‌تان را می‌کنم، تعارف هم نداریم.»

این نماینده سابق مجلس شورای اسلامی در ادامه به یکی از پرونده‌های فساد مالی اشاره کرد که موضوع بحث برانگیز ویلاهای «کلاک» در لواسان را به «واگذاری پتروشیمی باختر» مربوط دانست و بر نقش اکبر طبری، معاون اجرایی حوزه ریاست در دوره ریاست صادق لاریجانی بر قوه قضائیه، نیز در این باره اشاره کرد.

زاکانی گفت که ماجرای ویلاهای لواسان از فروش ۱۰۰ هکتار زمین به برادران نجفی آغاز شد. آن‌ها این زمین را با ۳۷ میلیارد تومان از «سازمان اقتصادی کوثر وابسته به بنیاد شهید» خریداری کردند و چند هزار میلیارد تومان از طریق آن سود بردند، به این شکل که «سه برادرند، زمین را خریدند بعد آمدند و این را بردند کمیسیون ماده پنج، ۵۰ هکتارش را دادند برای فضای سبز، ۵۰ هکتارش را آوردند قطعات ۲ هزار متری با ۶۰۰ تا ۹۰۰ متر بنا در هر قطعه، می‌شود ۲۵۰ قطعه.»

او با اشاره به اینکه، «سازمان اقتصادی کوثر» پس از تغییر کاربری زمین صد هکتاری، علیه برادران نجفی شکایت کرد، گفت که «آن‌ها با اکبر طبری که اکنون بازداشت شده، زد و بند کردند و قوه قضائیه به نفع برادران نجفی حکم داد.»

زاکانی گفت که برادران نجفی، در سال ۱۳۸۹ حدود ۱۰۰ میلیارد تومان از سود چند هزار میلیارد تومانی خرید و تغییر کاربری زمین از بنیاد شهید را آوردند و ۴۰ درصد سهام پتروشیمی باختر را خریدند و با افزایش سرمایه غیرقانونی سهام خودشان را به ۵۱ درصد رساندند.

زاکانی گفت که در پرونده پتروشیمی باختر، برادران نجفی بعد از رساندن سهام خود به ۵۱ درصد، «هیأت مدیره را تغییر دادند» و این شرکت ۲۷ درصد سهامش بعد از آن وارد بورس شد و ۱۶۷۰ میلیارد تومان قیمت گذاری شد. یعنی هر سهم را خریدند ۱۰۰ تا ۱۰۱ تومان اما در بورس این هر سهم را ۲۴۰۰ تومان قیمت‌گذاری کردند و بعد توانستند ۸۰ درصد سهام پتروشیمی باختر را در اختیار بگیرند. آنهم با پرداخت در مجموع ۲۵۰ میلیارد تومان. «او گفت که ارزش «پتروشیمی باختر هم اکنون ۸۰ تا ۹۰ هزار میلیارد تومان است.»

زاکانی سپس به ویلاهای لواسان اشاره کرد و گفت: «این ویلاهایی که وجود دارد هر کدام متعلق به متمول‌ترین آدم و نزدیک‌ترین آدم به قدرت است، به یک نماینده مجلسی، به یک وزیری، به یک وکیل و به یک کسی وصل است.»

او گفت که «هیچ کجا فساد اقتصادی ندیدم، الی این‌که پشت سرش یک قدرتی وجود داشته باشد.»

زاکانی البته علی‌خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی را در میان فساد گسترده در جمهوری اسلامی مستثنا کرد و گفت: «راس هرم قدرت در کشور رهبری انقلاب مثل یک خورشید دارد می‌درخشد و حتی دشمنانش هم می‌گویند که کوچکترین لکه حتی خاکستری هم توی پرونده خودش و خانواده‌اش وجود ندارد.»

سگ‌ها و گرگ‌ها

که سر بر کفش و بر پایش گذاریم
شمارد زخم‌هایمان را و ما این
محبت را غنیمت می‌شماریم
خروشید باد و بارد همچنان برف
ز سقف کلبه‌ی بی‌روزن شب
شب توفانی سرد زمستان
زمستان سیاه مرگ مرکب

آواز گرگ‌ها

زمین سرد است و برف آلوده و تر
هوا تاریک و توفان خشمگین است
کشد - مانند سگ‌ها - باد ، زوزه
زمین و آسمان با ما به کین است
شب و کولاک رعب انگیز و وحشی
شب و صحرای وحشتناک و سرما
بلا‌ی نیستی، سرما‌ی پر سوز
حکومت می‌کند بر دشت و بر ما
نه ما را گوشه‌ی گرم کنامی
شکاف کوهساری سر پناهی
نه حتی جنگلی کوچک، که بتوان
در آن آسود بی تشویش گاهی
دو دشمن در کمین ماست، دایم
دو دشمن می‌دهد ما را شکنجه
برون : سرما درون : این آتش جوع
که بر ارکان ما افکنده پنجه
دو ... اینک ... سومین دشمن ... که ناگاه
برون جست از کمین و حمله ور گشت
سلاح آتشین ... بی رحم ... بی رحم
نه پای رفتن و نی جای برگشت
بنوش ای برف! گلگون شو ، برافروز
که این خون، خون ما بی خانمان‌هاست
که این خون، خون گرگان گرسنه ست
که این خون، خون فرزندان صحراست
درین سرما، گرسنه، زخم خورده
دویم آسیمه سر بر برف چون باد
ولیکن عزت آزادگی را
نگهبانیم ، آزادیم ، آزاد

مهدی اخوان ثالث از دفتر زمستان



هوا سرد است و برف آهسته بارد
ز ابری ساکت و خاکستری رنگ
زمین را بارش مثقال ، مثقال
فرستد پوشش فرسنگ ، فرسنگ
سرود کلبه‌ی بی‌روزن شب
سرود برف و باران است امشب
ولی از زوزه‌های باد پیداست
که شب مهمان توفان است امشب
دوان بر پرده‌های برف‌ها ، باد
روان بر بال‌های باد ، باران
درون کلبه‌ی بی‌روزن شب
شب توفانی سرد زمستان

آواز سگ‌ها

زمین سرد است و برف آلوده و تر
هوا تاریک و توفان خشمناک است
کشد - مانند گرگان - باد ، زوزه
ولی ما نیک‌بختان را چه باک است؟
کنار مطبخ ارباب، آنجا
بر آن خاک اره‌های نرم خفتن
چه لذت بخش و مطبوع است ، و آنگاه
عزیزم گفتم و جانم شنفتن
وز آن ته مانده‌های سفره خوردن
و گر آن هم نباشد استخوانی
چه عمر راحتی دنیای خوبی
چه ارباب عزیز و مهربانی
ولی شلاق ! این دیگر بلایی ست
بلی ، اما تحمل کرد باید
درست است اینکه الحق دردناک است
ولی ارباب آخر رحمش آید
گذارد چون فروکش کرد خشمش

Det är oftare krig inom eller mellan diktaturer än mellan demokratier, eftersom diktaturer inte är lika pressade av att lösa konflikter på fredlig väg. Ledarna kan bestämma att landet ska gå i krig oavsett vad befolkningen tycker. Att protestera mot att bli inkallad till militärtjänstgöring är inte möjligt – det kan i värsta fall straffas med döden.

Olika sorters diktaturer

Diktaturer kan se olika ut och vara olika hårda. Vissa är uppenbart totalitära regimer, alltså regimer där makten bara utövas av en liten grupp, medan andra inte är lika lätta att definiera. Ett land kan bryta mot alla de demokratiska spelreglerna – eller bara några få.

I vissa länder är det militären som har makten. Burma var länge en militärdiktatur som utövade ett hårt förtryck av folket.

Enpartistater har bara ett tillåtet parti. Sovjetunionen, som fanns fram till 1989, var en enpartistat. Idag räknas många länder som enpartistater, till exempel Kina, Kuba och Azerbajdzjan.

I en **teokrati** har religiösa ledare den högsta makten och fungerar som religionens tolkar på jorden. Ett exempel på en teokrati var Afghanistan när talibanerna styrde landet. Iran är också en teokrati – för trots att folket får rösta fram ledamöter till parlamentet måste parlamentet lyda de religiösa makthavarna.

Idag räknas nog Nordkorea som den hårdaste och mest slutna diktaturen i världen. Kina anses begå flest brott mot de mänskliga rättigheterna – oliktankande förföljs, fri opinionsbildning förhindras och alla rättegångar är politiskt kontrollerade.



Irans högste statschef heter Ayatollah Ali Khamenei. Han är också landets andlige ledare och högste befälhavande för de väpnade styrkorna och milisen. Ledaren tillsätts på livstid i Iran.

Avlyssning

I diktaturer är det ofta möjligt för att kunna kontrollera medborgarna. En övervakning sker även i demokratiska länder, men det kan ske i undantagsfall, till exempel för säkerhetspolitiska skäl eller för att skydda kommunikationsnätet.

bara övervaka sådant som sker utanför Sveriges gränser, bland annat för att öka säkerheten och underlätta arbetet mot terrorism.

Övervakning debatteras ofta i våra medier. Är det verkligen ok att vi kan komma att avlyssnas,

معرفی خامنه ایی به عنوان دیکتاتور در کتاب درسی

این صفحه ۱۸۵ از کتاب جامعه شناسی کلاس ۷ تا ۹ دبیرستان های سوئد است.